

بین النهرين
در روزگار خلفای راشدین

از :

مصطفی حسینی طباطبائی

Ketabton.com

بین النهرين

در

روزگار خلفای راشدین

اثر :

مصطفی حسینی طباطبائی

ایران / تهران

رمضان ۱۴۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم

نام کتاب : بین النهرين در روزگار خلفای راشدین
تألیف و تحقیق : مصطفی حسینی طباطبائی
نوبت چاپ : اول / دی ماه ۱۳۷۷ هـ ش. / رمضان ۱۴۱۹ هـ ق.

فهرست مندرجات

عنوان	
صفحه	
۶	پیشگفتار
۸	بینالنهرین در آستانه فتح اسلامی
۱۴	فتحات مسلمین در بینالنهرین
۱۸	برخورد مسلمانان با مردم بینالنهرین
۲۹	شهرسازی در بینالنهرین
۳۴	چهره عدالت در بینالنهرین
۳۹	انتشار قرآن کریم در بینالنهرین
۴۴	دولت فرخنده علوی در بینالنهرین
۵۲	جنگ در بینالنهرین
۶۲	کوفه، پایگاه حکومت علوی
۶۸	ستیز امیرمؤمنان با غلات
۶۵	حرکت از کوفه به سوی صفین
۷۳	جنگ صفین و فتنه خوارج
۸۹	شهادت علی در کوفه
۱۰۷	میراث خلفای راشدین در بینالنهرین
۱۱۱	ماآخذ کتاب

فهرست مطالب

پیشگفتار

بین النهرين منطقه‌ای در آسیای غربی است که میان دو رود دجله و فرات و در امتداد آن دو قرار گرفته و پس از اسکندر مقدونی Alexander برای نخستین بار از سوی مورخان یونانی، به نام مزوپوتامیا Mesopoamia به معنای «میان دو رود» خوانده شده است. این ناحیه در روزگار کهن، مرکز حکمرانی دو دولت آشور و بابل به شمار می‌رفت که از تمدن مشترکی برخوردار بودند و هر دو دولت به دست هخامنشیان منقرض شدند. دولت هخامنشی نیز پس از چندی جای خود را به دولت سلجوکی داد و سپس نوبت اشکانیان و ساسانیان فرا رسید که به ترتیب در آن سرزمین حکم راندند. حکومت ساسانی نیز به دست مسلمانان عرب برافتاد و بین النهرين که در حوزه فرمانروایی و نفوذ ایران بود به سرزمینهای خلافت اسلامی پیوست. در این مرحله، بین النهرين در مدت کوتاهی از فرهنگ و تمدن شکوهمندی برخوردار شد که در درجه نخست، زاده اسلام و تعالیم ارزشمند آن بود. نمایش دورنمایی از این فرهنگ و تمدن درخششی داشت که می‌تواند برای نسلهای جدید ما سودمند و افتخار آمیز باشد و آنانرا نسبت به آئین فرخنده و تمدن ساز اسلام از اعتماد بیشتری برخوردار کند و حقیقت این پیام آسمانی

را برایشان آشکار سازد که: سخن حق، همچون درخت سالم و ریشه‌داری در دنیا (و آخرت) ثمر می‌دهد چنانکه فرمود:

(أَلَمْ تَرَ كِيفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَرَعْهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾ تُؤْتِي أَكُلَّهَا كُلَّا
حِينٌ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ أَلَّا مَثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ)

(ابراهیم : ۲۵)

«آیا ندیدی که خدا چگونه مثلی زد؟ سخن پاکیزه را به درختی پاک (و سالم) همانند کرد که ریشه آن استوار است و شاخه‌اش در آسمان رفته، میوه خود را به فرمان خدایش در هر زمان می‌آورد و خدا مثلها برای مردم می‌زند که (حقایق را) بیاد آرند.» علاوه بر این، سرچشمۀ بسیاری از اندیشه‌های مسلمانان – اعم از آراء ادبی و کلامی و فقهی و فلسفی و جز اینها – را می‌توان در دوران شکوهمند بین‌النهرین نشان داد و از اینراه مکتب‌های کنونی ایشان را ریشه‌یابی کرد. بنابراین بررسی دوران مزبور که از فتح بین‌النهرین آغاز می‌شود و به پایان خلافت عباسیان می‌انجامد، هر چند به ایجاز و به قصد گزینش برخی از رویدادها صورت پذیرد، کاری مفید و در خور اهتمام به شمار می‌آید. دوران یاد شده را به لحاظ تحولات تاریخی و اجتماعی، می‌توان به سه بخش

تقسیم کرد. در بخش نخست لازم است از رویدادهای بین النهرين در روزگار خلفای راشدين سخن گفت. این دوره هر چند نسبت به ادوار دیگر از حیث زمان کوتاهتر و از جهت رویدادها، کم حاده‌تر است ولی بدليل آنکه زیربنای بخش‌های واپسین شمرده می‌شود اعتبار و اهمیّت ویژه‌ای دارد. در بخش دوم از رخدادهای بین النهرين در روزگار امویان^۱ باید سخن بمیان آورد تا روشن شود که بر رویدادهای گذشته چه آثاری (اعم از فرهنگی و اجتماعی) مترتّب شده و چه نهضت‌ها و مکاتب فکری در پی عصر نخستین، پدید آمده است و بطور کلی چه فاجعه‌های تلخ یا حوادث شیرین و افتخارآمیزی در این روزگار، به ظهور رسید. در بخش سوم از نفوذ فرهنگ‌های گوناگون در جهان اسلام و آمیختگی آنها با فرهنگ و تمدن اسلامی و نقش اسلام در جلب این فرهنگ‌ها و پیامد ماجراهای مزبور باید سخن گوییم و به حوادث مهم تاریخی اشاره کنیم.

در رساله حاضر، به بررسی دوره نخستین بسنده نمود ایم^{۲*} و برای تدوین آن، به منابع دست اول رجوع کرده‌ایم و در اکثر موارد، عبارات مأخذ را عیناً در پاورقی گنجانده‌ایم تا خواننده ارجمند به متون اصلی نیز رویرو شود.

*) واژه «اموی» در نسبت به بنی امیه، بصورت اموی (فتح همزه) نیز خوانده شده و از میان نحویان و لغتشناسان عرب، أبوحیان اندلسی در شرح تسهیل، «اموی» بضم همزه را تقویت نموده و جوهري در صحاح، آن را به فتح همزه آورده است.

*) و از میان خلفای راشدين، به حکومت علی^۳ بمناسبت آنکه حوادث فراوانی را در بین النهرين (کوفه و بصره)

از خدای بزرگ و بی‌همتا می‌خواهیم که ما را در اُدای این خدمت
کوچک، دستگیر و رهنما باشد بمنه و فضله العظیم.

مصطفی حسینی طباطبائی

۱۳۷۷ هـ ق / ۱۴۱۹ هـ ش.

به مراد داشت و نیز بدلیل ویژگیهای برجسته اش، بیش از
سایرین پرداخته ایم.

۱

بین‌النهرین در آستانه فتح اسلامی

دو رودخانه کهنسال و نامدار دجله و فرات، حدود بین‌النهرین را مشخص می‌کنند زیرا بین‌النهرین سرزمینی را گویند که در میان ایندو رود و در امتداد آنها، قرار گرفته است. دجله و فرات هر دو، از ارمنستان سرچشمه می‌گیرند. دجله در جنوب دریاچه «وان» و فرات در نزدیکی کوه «آرارات» حرکت می‌کند. ایندو رودخانه در حوالی بغداد به هم نزدیک می‌شوند به صورتی که حدود ۲۰ مایل از یکدیگر فاصله دارند. سپس فاصله آنها را افزایش می‌یابد تا آنکه در ۶۰ مایلی شمال بصره به هم می‌پیوندند و «شطّ العرب»^۱ را تشکیل می‌دهند و سرانجام به خلیج فارس می‌ریزند.

بنابر مزربندهای سیاسی امروز، بین‌النهرین $\frac{3}{4}$ از خاک عراق را در بر می‌گیرد و بخش‌هایی از ترکیه و سوریه و ایران نیز در مسیر ایندو نهر واقع می‌شوند که به لحاظ وسعت و جعیّت از اهمیت کمتری برخوردارند.

(۱) شطّ العرب را به پارسی «اروند رود» گویند.

در آستانة فتح بین النهرين به دست مسلمانان، این منطقه شامل بخشهايی چند بود، جغرافی دنان اسلامی از قدیم، بخش مهمی از بین النهرين را - که تمام قسمتهای حاصلخیز عراق را در بر می گرفت - سواد می نامیدند.

بنابر گزارش ابن خرداذبه در کتاب : «المسالک و الممالک» شاهان ایرانی که نفوذ خود را بر سواد گسترده بودند، آنرا منطقه‌ای مهم می شمردند و «دل ایرانشهر» می خوانند.^۱ سواد عراق را در روزگار کهن «بابل» می نامیدند که ذکر آن در قرآن کریم رفته است.^۲ سواد روی هم رفته دارای ۱۲ استان و ۷۲۰ شهرستان بود (هر استانی ۶۰ شهرستان داشت).^۳ اهالی سواد اغلب، عرب بودند و آئین «بت پرستی» داشتند و گروهی از نبطی‌ها نیز در میان ایشان زندگی می کردند که از نسل سُریانی‌ها و کلدانی‌های قدیم به شمار می آمدند و به آئین «مسيحيت» گرويده بودند و بطور پراکنده در دهکده‌ها بسر می بردن.^۴

بخش مهم دیگری از بین النهرين که آن نیز تحت نفوذ ساسانیان قرار داشت «حیره» و توابع آن بود. حیره در جنوب کوفه واقع شده و هوای ملایمی داشت و قصرهای خورُّق و سَدیر که در اشعار عرب از آنها بسیار سخن رفته است در آنجا بنا شده بود. پادشاهان ایران، دولت «منادره» یا

(۱) ابن خرداذبه، می‌نویسد: «إذا كانت ملوك الفرس تسمىه «دل ایرانشهر» أى قلب العراق.» (*المسالک و الممالک*، چاپ لیدن، ۱۹۶۷، ص ۵).

(۲) (وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلِ ...) (*البقره* : ۱۰۲).

(۳) *المسالک و الممالک*، ص ۵.

(۴) به : «موسوعه العراق الحديث» تأليف خالد عبد المنعم المعانی، چاپ بغداد، ص ۱۱۶ نگاه کنید.

«لخم» را در جنگهای ایران و بیزانس (روم شرقی) از ایشان پشتیبانی می‌نمودند. با اینحال ملوک حیره غالباً مسیحی بودند و نخستین کس از ایشان که به آئین مسیح^۱ گروید، عمرو بن عدی سر سلسلة این دولت بود. تا آنکه آخرین پادشاه حیره، نعمان بن منذر (أبو قابوس) از سوی خسروپرویز در سال ۶۰۳ میلادی از امارت معزول شد و به زندان افتاد و در همانجا در گذشت و به قولی مقتول گشت. از آن پس، فرمانداران ایرانی که از سوی پادشاه ایران برگزیده می‌شدند بر حیره حکومت می‌کردند.^۲ اهالی حیره و توابع آن، به قاعدة : «الناس على دين ملوكهم» نیز اغلب مسیحی بودند و به شاخه‌ای از مسیحیت که مذهب «نسطوری» باشد، گرایش داشتند. با اینهمه در میان ایشان آئین «زرتشتی» و مذهب «مانوی» نیز نفوذ داشت که از ایرانیان گرفته شده بود همچنانکه مسیحیت را از رومیان اخذ کرده بودند.

از بخش‌های دیگر بین‌النهرين، دشتی است در شمال غربی آن که فاصله ۲۵۰ مایلی میان دجله و فرات را شامل می‌شود و عرب‌ها از روزگار قدیم آنرا «الجریره» نامیدند. شهرهای دیاربکر، نصیبین، سنجار، خابور، ماردين و

(۱) به : «فجر الإسلام»، اثر احمد امین مصری، چاپ قاهره، ۱۷۷۰ بنگرید.

(۲) توده مردم بر آئین حکمرانان خویشند.

موصل ... از توابع جزیره شمرده می‌شوند.^۱ در اینجا نهرهای متعددی بهم می‌پیوندند و رودخانه بزرگ بالیخ و خابور را تشکیل می‌دهند.^۲

(۱) از شهرهای مذکور، دیاربکر (آمد) و کاردین، امروز در خاک ترکیه واقع شده و نصیبین جزء خاک سوریه است.

(۲) به کتاب «بین النهرين» نوشته ژورژ رو، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۲۳ نگاه کنید.

فتوات مسلمین در بین النهرين

فتح سواد در دوران خلافت ابوبکر رخ داد که مقارن با سال دوازدهم بود. ماجرای این فتح از آنجا آغاز می‌شود که پس از وفات پیامبر بزرگوار اسلام ۵ گروهی از قبائل عرب که به نفاق، اظهار مسلمانی می‌کردند، آشکارا از اسلام روی بر تافتند. اینان، قبائل گوناگونی بودند که در حجاز و عراق و یمن و دیگر نواحی می‌زیستند و در پیرامون پیامبر صلی الله علیه وسلم نمایانی دنیا طلب و ریاستخواه به نامهای: طلیحه و سجاح و مسیلمه و اسود عنسی گرد آمدند و جنگهای سختی را با مسلمانان آغاز کردند و شهر مدینه را که کانون اسلام و پایگاه مهاجران و انصار بود، به خطر افکنند و بقول جرجی زیدان: «کار مرتدان بالا گرفت تا بدانجا که برخی از ایشان به مدینه – پایتخت مسلمانان – یورش و هجوم بردند و نزدیک بود که آنجا را بگیرند و اگر ابوبکر بخوبی از مدینه دفاع نمی‌کرد آنرا به تصرف درآورده بودند».^۱

۱) «استقحل المرتدون حتى حمل بعضهم على المدينة نفسها و هي عاصمة المسلمين فهاجواها و كادوا يلخوها لو لم يدافعهم أبو بكر دفاعاً جميلاً». تاریخ التمدن الاسلامی، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۶۸.

ولی حمایت خداوند و همت مسلمانان، سرانجام فتنه مزبور را خاموش کرد و پیامبرنمايان دروغگو به هلاکت رسیدند و برخی از ایشان (طلحه و سجاح) به اسلام بازگشتند. از میان نزدیکان و یاران پیامبر خدا^۱ که در این ماجری از جهد بلیغ کوتاهی نورزیدند، امام علی^۲ و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود را بویژه باید نام برد که به گزارش ابو جعفر طبری: «ابوبکر پس از اینکه هئیت اعزامی (فتنه گران) را بیرون راند، علی و زبیر و طلحه و عبدالله بن مسعود را بر راههای کوهستانی مدینه گمارد (تا از نفوذ دشمن به درون شهر جلوگیری کنند^۳).» همچنین از میان سرداران سپاه اسلام باید خالد بن ولید و پس از وی، مثنی بن حارثه را یاد کرد که در سرکوبی مرتدان و شورشگران و فتوحات او^۴، نقش چشمگیری داشتند. خالد پس از آنکه پیامبرنمايان دروغين را منهزم ساخت از سوی خلیفه فرمان یافت تا قبائلی را که مرتدان و پیامبرنماها حمایت می‌کردند برسر جای خود بنشاند. این قبائل در سواد عراق و حیره پراکنده بودند و در میان ایشان برخی از طوئف مسیحی نیز دیده می‌شدند. خالد به آهنگ گوشمال دادن به این فتنه انگیزان و آرام ساختن آنها، به سوی سواد حرکت کرد و با بعضی از قبائل مزبور مصالحه نمود و با گروه دیگری که حامیان اهل رَدَه بودند به نبرد برخاست.

۱) طبری در تاریخ خود نوشه است: «وجعل أبو بكر بعد ما أخرج الوف، على أنقاب المدينة نفراً، علياً والزبير و طلحه و عبدالله بن مسعود». (تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، چاپ بیروت، ص ۲۴۵). این موضوع را در تاریخ ابن اثیر (الکامل فی تاریخ، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۳۴۴) نیز می‌توانید ببینید.

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

به شجاعت او و با جدیت مثنی ابن حارثه، سرانجام «سجاد» و «حیره» به تصرف سپاه اسلام درآمد چنانکه دفاع دولت ساسانی از قبائل آشوبگر، عاقبت سپاه اسلام را با دولت مزبور روبرو کرد و نبردهای ذات السلاسل و ثنی و ولجه و بادقلی را در بین النهرين با ایرانیان پیش آورد و کار نبرد گسترش یافت و سرانجام به سرنگونی دولت ساسانی و فتح ایران پیوست.^۱

بنابر همین ملاحظه می‌توان گفت که مسلمین در این پیکارها، آغازگر آشوب و جنگ نبودند و فتنه انگیزی از دشمنان ایشان مایه گرفت و به شکست دشمن و از دست دادن حکمت وی در بین النهرين انجامید.

ماجرای فتح «أبله» و «حیره» و «أبار» و «عين التمر» و «دومه الجندل» و دیگر نواحی بین النهرين را در تاریخ طبری و فتوح بلاذری و کامل ابن اثیر و دیگر کتب تاریخی می‌توان خواند و از جزئیات این رویدادها باخبر شد.^۲

آنچه در اینجا شایسته است یاد کنیم آنستکه رفتار مسلمانان با ساکنان این

(۱) برخی از محققان معاصر، درستی این تعلیل را به خوبی دریافته‌اند چنانکه دکتر زرین کوب در این باره می‌نویسد:

«سبب آمدن خالد به عراق چنانکه از تأمل در قرائن برمی‌آید تنبیه اعراب عراق و همپیمانان اهل رده (مرتدان) بوده است لیکن ناچار منتهی به تصadem با لشکریان ایران شده و جنگها و فتحهای اسلام از آن میان پدید آمده است.» (تاریخ ایران بعد از اسلام، اثر دکتر زرین کوب، چاپ تهران، ص ۲۹۵).

(۲) به : تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، ۳، چاپ بیروت، ص ۳۴۳، به بعد. و نیز به : فتوح البلدان، چاپ بیروت، ص ۲۴۲ به بعد. و همچنین به : الکامل فی التاریخ (کامل ابن اثیر)، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۳۸۴ به بعد نگاه کنید.

سرزمینها به شکلی بود که توانستند انظار و افکار آنان را به سوی اسلام جلب کنند و تمدن باشکوهی را در مناطق مزبور بنیان‌گذارند. در این باره جا دارد توضیحی بیاوریم و به اشاره و اجمال، بسنده نکنیم.

برخورد مسلمانان با مردم بین النهرين

باید دانستکه بخش مهمی از بین النهرين، نه از راه جنگ بلکه از طریق «مصالحه» گشوده شد و مسلمین با ساکنان آن سرزمین‌ها به ملایمت رفتار نمودند و بدانها در حفظ آئین خود، آزادی دادند بلکه دفاع و حمایت از ایشان را بر عهده گرفتند!

ابن اثیر در تاریخش می‌نویسد:

«در محرم این سال (۱۲ هجری قمری) ابوبکر به خالد بن ولید که یمامه بود نامه نوشت و او را فرمان داد تا به سوی عراق حرکت کند. و برخی گفته‌اند که خالد از یمامه به مدینه وارد شد و ابوبکر وی را روانة عراق کرد (بهر صورت) خالد رهسپار عراق گردید و در بانقیا و با روسمما و الیس فرود آمد و اهالی آن دیار با او مصالحه کردند.^۱ بنابر گزارش طبری و ابن اثیر و بلاذری، خالد مسیر خود را ادامه داد و به «حیره» رسید و کارش با مردم

۱) در عبارت ابن اثیر چنین آمده است: «فی هذه السنة في المحرم منها أرسل أبو بكر إلى خالد بن وليد وهو باليمامة يأمره بالمسير إلى العراق. وقيل: بل قدم المدينة من اليمامة فسيره أبو بكر إلى العراق فسار حتى نزل ببانقیا و باروسما والیس و صالحه أهلها». (الكامل، ج ۲، ص ۳۸۴).

حیره نیز به مصالحه پیوست^۱ اینگونه مصالحه‌ها که در نواحی دیگری از بین النهرين هم پیش آمد، بدان صورت بود که قبائل غیر مسلمان، بدون آنکه مجبور باشند از کیش و آئین خود دست بردارند، با مسلمین از در آشتی در می‌آمدند و جزیه یا «مالیاتی سرانه» بدیشان می‌پرداختند و در برابر اینکار، از حمایت جدی مسلمانان برخوردار می‌شدند بطوریکه اگر مورد هجوم کسانی قرار می‌گرفتند، مسلمین موظف بودند تا از ایشان دفاع کنند و حفظ جان و ناموس و مال و امنیت آنان را بر عهده گیرند.

مقدار مالیات سرانه نیز گران و کمرشکن نبود، مثلاً بنا به نوشته مورخان در همان مصالحة بانقیا و باروسما و الیس، هر کس وظیفه داشت سالیانه^۲ درهم به دولت اسلامی بپردازد، ابن اثیر می‌نویسد: کانت على كل رأس أربعه دراهم!^۳ «برعهدة هرکس چهاردهم بود! و چه بسا زکاتی که مسلمانان به دولت می‌پرداختند، چند برابر بیش از آن مقدار شمرده می‌شد به ویژه که زنان و کودکان از دادن جزیه معاف بودند.^۴

(۱) تاریخ الامم والمملوک، ج ۳، ص ۳۴۴ و الكامل، ج ۲، ص ۳۹۲ و فتوح البلدان، ص ۲۴۶.

(۲) الكامل، ج ۲، ص ۳۸۴.

(۳) مالک در کتاب «الموطأ» می‌نویسد: «مضت السنة أن لا جزية على نساء أهل الكتاب ولا على صبيانهم وأن الجزية لا تؤخذ إلا من الرجال الذى قد بلغوا الحلم. (الموطأ، جزء ۱، ص ۲۰۷، چاپ قاهره) يعني: «سنن (رسول خدا) بر این امر جاری شده که جزیه بر زنان اهل کتاب و کودکانشان نباشد و جزیه، جز از مردانی که به بلوغ رسیده اند گرفته نشود».

در برابر این مالیات سبک، مسلمانان نسبت به اهل ذمہ^۱ وظائف سنگینی داشتند چنانکه پیامبر بزرگوار اسلام به آنان آموزش داده بود و نخستین بارکه عبدالله بن ارقم را برای گرفتن جزیه فرستاد، همینکه عبدالله به راه افتاد پیامبر^۲ او را ندا در داد و فرمود:

أَلَا مِنْ ظُلْمٍ مَعَاهِدًا أَوْ كُلْفَهُ فَوْقَ طاقتِهِ أَوْ انتِصَاصَهُ أَوْ أَخْذَ مِنْهُ شَيْئًا بَغْيَرِ
طَيْبِ نَفْسِهِ فَأَنَا حَجِيجَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ!

(۱) برخی از اهل غرض «جريه اسلامی» را با «باج گرفتن چنگیز» یکسان شمرده‌اند! در صورتیکه چنگیز در برابر «ترک تعرض» باج می‌گرفت ولی اسلام، از کسانی که جزیه می‌پرداختند، حمایت می‌کرد و خدماتی را بدیشان ارائه می‌داد. بهمین مناسبت، مسلمانان از جزیه‌دهندگان به «معاهدین» یا «اهل ذمہ» تعبیر می‌کردند یعنی کسانی که با مسلمین همپیمانند و یاری و حمایت آنان بر ذمه دولت اسلامی است. مورخان آورده‌اند که پس از پیکار صفین، سپاه معاویه گاهی به برخی از شهرهای حجاز و عراق، تاخت و تاز می‌کرد، در یکی از این غارتگریها، سربازان معاویه خلخلای را بзор از پای زنی یهودی بدر آورده و گردنبندش را به غنیمت برداشت. چون این خبر اسفناک را به علی^۳ رساندند امام، مردم کوفه را گرد آورد و ماجرا مذبور را حکایت نمود و سپس گفت: «لو آن امرء مسلمًا مات من بعد هذا أسفًا مakan به ملوماً بل كان به عندي جديراً (نهج البلاغه، خطبه جهاد، شماره ۲۶. مقایسه شود با: الاخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۱۲) یعنی: «اگر مرد مسلمانی در پی این حادثه، از شدت اندوه بمیرد، بر او ملامتی نیست بلکه به نزد من امری شایسته است!» اسلام در برابر حمایتی تا این اندازه، اندک مالیاتی از اقلیت‌های مذهبی می‌گرفت، ایا این روش را با رفتار چنگیز و آتیلا می‌توان برابر شمرد؟!

(۲) الخراج، اثر قاضی ابویوسف، چاپ قاهره، ص ۱۳۵، و نیز فتوح البلدان، ص ۱۶۷.

«بدان، هر کس که به همپیمانی غیر مسلمان ستم روا دارد، یا او را به کاری بیش از توانش وا دارد، یا بر او (بی‌دلیل) عیب نهد، یا از او چیزی را بدون رضایتش بگیرد، من روز رستاخیز با وی ستیزه می‌کنم!»

مسلمان در صدر اسلام این سفارش را از یاد نبرده بودند از اینرو، رفتار نیک آنان در دیگران اثر خوبی به جای نهاد و اهل ذمّه را برای پذیرفتن اسلام آماده ساخت بدانگونه که مورخان آورده‌اند: «چون اهل ذمّه، وفای مسلمین و خوشرفتاری ایشان را درباره خود دیدند با دشمنانشان، دشمنی کردند و در برابر آنها، یاور مسلمانان شدند». ^۱ در اینجا مناسب می‌دانم، رأی یکی از خاورشناسان آگاه و برجسته غرب را گزارش کنم تا معلوم که مورخان و پژوهشگران اسلامی، در این داوری تنها نیستند.

توماس آرنولد Thomas Arnold شرق‌شناس مشهور انگلیسی در کتاب «تاریخ گسترش اسلام» چنین می‌نگارد:

«از شواهد و نمونه‌هایی که قبلاً در مورد آزادی‌هایی که برای اعراب مسیحی از طرف مسلمانان فاتح در قرن اول هجری و سپس ادامه آن در زمانهای بعد نقل شد، می‌توان استنتاج نمود که قبائل مسیحی که اسلام را پذیرفته‌اند تنها با طیب خاطر و به اختیار و با آزادی عمل کامل، به اسلام گرویدند». ^۲

(۱) «فلما رأى أهل الذمة وفاء المسلمين لهم و حسن السيرة فيهم صاروا أشداء على عدو المسلمين و عوناً للمسلمين على أعدائهم» (الخراج، ص ۱۴۹).

(۲) تاریخ گسترش اسلام، اثر توماس آرنولد، ترجمه دکتر ابوالفضل عزّتی، چاپ دانشگاه تهران، ص ۳۹.

پس، مسلمان شدن مسیحیان در بین النهرين از بیم شمشیر مسلمین صورت نپذیرفت و اگر آنان می خواستند بر آئین خود استوار مانند، راه اینکار بروی ایشان باز و هموار بود. قبائل شورشگری هم که به جنگ مسلمانان آمده و منهزم شدند، با ملاحظة شکست ابرقدرتی چون ایران، به سوی اسلام رغبت یافتند بویژه که دلگرمی آنها به دولت ایران بود و از سوی دولت مزبور حمایت می شدند. آنها هنگامی که شور ایمان و فداکاری جنگاوران مسلمان را تکان خوردند و چون با منطق روشن مسلمین درباره توحید برخورد کردند، بدان روی آوردن. بی تناسب نیست که درباره هر یک از این امور، توضیحاتی را ارائه دهیم تا معلوم شود که آنچه گفته شده مبنی بر رخدادهای تاریخی است نه چیزی دیگر!

دولت ساسانی هر چند از قبائل شورشی بر ضد مسلمانان پشتیبانی می کرد ولی از آنجا که اوضاع داخلی کشورش به لحاظ تزلزل سلطنت و ناخشنودی مردم، وخیم بود طبعاً نمی توانست با نیروی مؤمن و پرحرارت سپاه اسلام مقابله کند از اینرو حمایتش از قبائل عرب در سواد عراق و حیره بجایی نرسید بلکه در رویارویی با مسلمین، تمام قلمرو خود را از دست داد! بلاذری گزارش می کند که: «در روز نبرد قدسیه، چهار هزار سپاهی با رستم فرخزاد در جنگ حضور داشتند که آنرا گارد شاهنشاهی! می نامیدند. این چهار هزار تن ایرانی، از مسلمانان امان خواستند تا در هر کجا از سرزمین اسلام مایل بودند فرود آیند، و با هر کس که دوست داشته باشد

همپیمان گردند و برای آنان عطاوی مقرر شود، و مسلمین نیز آنچه درخواست نمودند، بدیشان بخشیدند.^۱ اینگروه، چنانکه مورخان نوشته‌اند: سرانجام به میل خود، مسلمان شدند و در شهر کوفه اقامت گزیدند.^۲ هنگامی که زیدگان سپاه ایران با چنین روحیه‌ای به میدان جنگ آمده بودند، چگونه دولت ساسانی می‌توانست قلمرو خود را از دست ندهد یا در حیره و سواد، به پیروزی نائل آید؟ و هنگامی که یزدگرد پادشاه ایران، در داخل کشور خود آنقدر بی‌پشتیبان و بی‌یاور باشد که بنا به روایتی، بدست آسیابانی کشته شود^{*} چگونه می‌توان گفت که مردم ایران از فرمانروایی وی راضی بودند و آرزوی زوال حکومتش را نداشتند؟

پس نبرد مسلمانان با دولت ساسانی در حقیقت «نبردی آزادی‌بخش» شمرده می‌شد، بهمین جهت ایرانیان، ورود اسلام را به ایران گرمی داشتند و آنرا از جان و دل پذیرا شدند، در صورتیکه می‌توانستند «جزیه» بپذیرند و بر

(۱) «كان مع رستم يوم القادسية أربعة آلاف يسمون جند شهانشاه، فاستأمنوا على أن ينزلوا حيث أحبوا و يحالقوا من أحبوا و يفرض لهم في العطاء فأعطوا الذي سأله» (فتح البلدان ، ص ۲۷۹).

(۲) در فتوح البلدان ، (ص ۲۷۹) می‌خوانیم : «أسلموا على مثل أسلم عليه أسورة البصرة وأتوا الكوفة فأقاموا بها ...».

(*) دینوری در «الاخبار الطوال» می‌نویسد: «فnam يزدجرد لمانه شدة التعب فلما استقل نوما قام إليه الطحان بمنقار الرحي، فقتلها و أخذ سلبه و القاه في النهر...! (الاخبار الطوال، اثر احمد بن داود دینوری، چاپ قاهره ، ص ۱۴۰) يعني : «يُزدگرد را از شدت رنج و خستگی خواب در ربود، چون خوابش سنگین شد آسیابان با چنگ آسیابش او را کشت و جامه اش را بر گرفت و جسد وی را در رودخانه افکند..».

آئین خود پایدار مانند که پیامبر بزرگوار اسلام p درباره ایشان فرموده بود: «سنوا بهم سنه أهل الكتاب».^۱ (با آنان رفتاری کنید که با اهل کتاب باید کرد).

مردم حیره و سواد و دیگر نواحی بین النهرين که به عرب آمیخته و با ایشان نزدیکتر از پارسیان بودند، نیز از این ماجراها بیخبر نماندند و سرانجام دل به اسلام سپردند بویژه که می‌دیدند در هر منطقه‌ای جنگ رخ می‌دهد، مسلمانان با نیروی عجیب ایمان و توکل به خدا پیکار می‌کنند و اعتماد اصلی آنان به عَدَه و عُدَه نیست! چنانکه در آغاز نبرد با رومیان، یکی از سربازان که فراوانی دشمن و کمی زماندگان مسلمان را دید، به خالد بن ولید گفت:

ما أكثر الروم وأقل المسلمين!

«رومیان چه بسیار و مسلمانان چه اندکند!»

خالد به او پاسخ داد:

ما أقل الروم وأكثر المسلمين، إنما تكثُر الجنود بالنصر و تقل بالخدلان
لا بعد الرجال.^۲

(۱) الخراج، اثر قاضی ابوبیوسف، ص ۱۴۰. والموطأ، اثر مالک ابن انس، چاپ قاهره، جزء ۱، ص ۲۰۷ (جالب آنستکه گزارش مالک از طریق ائمه شیعه به رسول اکرم p می‌رسد. در سند او چنین می‌خوانیم: «مالك عن جعفر بن محمد عن أبيه أن عمر بن الخطاب ذكر الم Gorsus فقال: ما أدرى كيف أضع فى أمرهم؟ فقال عبد الرحمن بن عوف أشهد لسمعت رسول الله p يقول: سنوا بهم سنة أهل الكتاب).

(۲) تاریخ الامم و الملوك (تاریخ طبری)، ج ۳، ص ۳۹۷.

«مسلمانان چه بسیار و رومیان چه اندکند، سپاهیان تنها با یاری خدا افزایش می‌یابند و با یاری نکردنش کاوش می‌گیرند، نه با شمار مردان!».

همین خالد بود که به قبیصه بن ایاس - فرماندار حیره - گفت : «فقط

أَتَيْتُكُمْ بِأَقْوَامٍ هُمْ أَحْرَصُ عَلَى الْمَوْتِ مِنْكُمْ عَلَى الْحَيَاةِ!^۱

«من با گروههای به سوی شما آمدہام که بیش از آنچه شما به زندگی حرص دارید، آنان مشتاق مرگ‌اند!».

و نیز به عبدالmessیح بن عمرو - نماینده مردم حیره - گفت :

فَقَدْ جَئَنَاكُمْ بِقَوْمٍ يَحْبُّونَ الْمَوْتَ كَمَا تَحْبُّونَ أَنْتُمْ شُرْبُ الْخَمْرِ!^۲

«من با گروهی به سوی شما آمدہام که مرگ را چنان دوست دارند که شما شرابخواری را دوست می‌دارید!».

پیدا است که این ایمان پرشور، توده مردم را جلب می‌کرد و آنان را برای شنیدن پیامی که چنین طوفانی در دل پیروانش پدید آورده بود، آماده می‌ساخت.

از سوی دیگر پیام تازه، از روشنی و صراحة و استواری ویژه‌ای برخوردار بود و در خلال آن، آراء پیچیده و متناقض مذاهب دیگر درباره مبداء عالم و روابط انسان با خدا، دیده نمی‌شد. اسلام نه مانند مسیحیت نسُطُوری، خدای قائم بذات و بی‌نیاز را با بشری همچون عیسیٰ^۳ که روزی زاده شد و روزی دیگر از جهان برفت و خود نیازمند و عبادتگر و دردمند

(۱) تاریخ الأمم والمملوک، ج ۳، ص ۳۴۴.

(۲) تاریخ الأمم والمملوک، ج ۳، ص ۳۴۵.

بود، متحد می‌شمرد^۱ و نه همچون آئین زرتشت، در کار آفرینش به دو مبدأ مستقل («اهورا مزدا و اهریمن») قائل بود که یکی «نیک آفرین» و دیگری «شر آفرین».^۲ بلکه خیر و شر را در سایه قدرت خدای یکتا می‌دید و می‌گفت:

(كُلُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ)
(النساء : ۷۸)

«بگو همگی از نزد خدا است.»

۱) فرقه نسطوری، به قول دکتر جرج شحاته قنواتی عقیده داشتند که: در مسیح، دو شخصیت الهی و انسانی همراه بوده است! وی می‌نویسد: «مؤدی موقف النسطوریة هو أن في المسيح شخصين، أحدهما الهي و الآخر انساني»! (المسيحية و الحضارة العربية، چاپ بیروت، ص ۲۹).

۲) چنانکه کتاب اوستا (بخش و ندیداد)، آفرینش زمستان و گرمای سخت و مورجه و امثال اینها را به اهریمن نسبت می‌دهد و آفرینش امور خیر را به اهورا مزدا منسوب می‌دارد (به: وندیداد اوستا، ترجمه دکتر موسی جوان، «دینگرد» نیز دفاع از ثنویت به وضوح دیده می‌شود بطوريکه دکتر محمد معین می‌نویسد: در دینگرد، نصف بیشتر مطالب، وقف دفاع از ثنویت در برابر یکتاپرستی مطلق ادیان کلیمی، مسیحیت و اسلام است.») (مزدیسنا و ادب پارسی، چاپ تهران، ص ۲۵). البته برخی گفته‌اند که: «درگاتهای زرتشت، از ثنویت خبری نیست و این اندیشه، در دیگر بخش‌های اوستا آمده است»! به هر صورت، اسلام هنگامی با زرتشیان، روبرو شد که به ثنویت گراییش داشتند خواه این پندار را از زرتشت گرفته بودند یا از دیگری! با اینهمه، درگاتها نیز سخنانی دیده می‌شود که رنگ ثنویت تنی دارد مانند آنچه که در زیر می‌خوانیم:

«من می‌خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگانی بوده‌اند، از آنچه آن یکی مقدس، بدیگری خبیث، گفت که فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما با هم یگانه و یکسان نیست.»!

(گاتها، یسنای ۴۵، فقره ۲ ترجمه ابراهیم پور داود).

قرآن، کتاب آسمانی مسلمانان تعلیم می‌داد که: با خدای جهان، دیگری نیست چرا که در آنصورت هر دسته از آفریدگان تابع خداوند خود بودند و همچون خدا یا نشان از یکدیگر جدایی و استقلال داشتند و در نتیجه، خیر و شر چنانکه در این جهان ملاحظه می‌شود، بهم نمی‌آمیختند، قرآن کریم می‌گوید:

(وَمَا كَانَ مَعْهُ مِنْ إِلَهٌ إِذَا لَّذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٌ بِمَا خَلَقَ
(مؤمنون: ۹۱))

«و هیچ معبد [دیگری] با او نیست. [اگر باشد] آن گاه هر معبدی آنچه را که آفریده بود، می‌برد»

اسلام، به آئین مانی نیز شبیه نبود که شرک را از زرتشیگری و رهبانیت را از مسیحیگری گرفته و به پندار خود، آئین تازه‌ای ساخته بود!^۱
از اینرو اسلام برای مردم بین النهرين، به صورت پیامی نو و روشن و استوار جلوه‌گر شد که پیروانی با ایمان و پرشور داشت و بر قدرت‌های بزرگ (ایران و بیزانس و مصر...) فائق آمد و با توکل بر خدای یگانه، آنها را

۱) این سخن قرآنی، بدان قاعده عقلی اشاره داد که: «هر معمولی، تابع علت خویش است و اگر علت‌ها از یکدیگر مستقل باشند، معمول‌ها نیز ناگزیر از هم جدا خواهند بود..».

۲) در اینباره به: «آثار الباقية» اثر بیرونی، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ تهران، ص ۲۲۹ نگاه کنید.
محمدبن اسحق ندیم هم دركتاب: «الفهرست» بگونه‌ای گسترده از مانی و کیش او سخن گفته است.

درهم شکست. این بود که آنمردم، به تدریج مذاهب خود را به دست فراموشی سپردند و به سوی اسلام گرویدند و به برکت وحدت و هماهنگی با دیگر مسلمانان، آماده شدند تا تمدن درخشش اسلامی در سرزمینشان گام نهاد.

شهرسازی در بین النهرين

فتح بین النهرين که در روزگار خلافت ابوبکر آغاز شده بود در دوران خلیفه دوم عمر به پایان رسید. در سال چهاردهم هجری، «أَبْلَهُ» به دست مسلمانان افتاد. عتبه بن غزوان به کنار شط العرب فرود آمد و در آنجا محلی را برای اردوگاه نظامی خود برگزید. سپس از خلیفه اجاز گرفت تا اردوگاه وسیعتری را در نزدیک مُحَمَّرَه (خرمشهر کنونی) بپاره و بدین ترتیب در سال ۱۶ هجری قمری، شهر بصره برای سکونت آماده شد در حالیکه بیش از ۸۰۰ تن نبودند. مردم بصره در آن هنگام، خانه‌ها و مسجد شهر را با قصبه (= نی) ساخته بودند ولی پس از مدتی آنها را بازسازی نمودند و در ساختمان خانه و مسجد از خشت بهره‌گیری کردند زیرا که بنای مذبور در معرض خطر آتش‌سوزی قرار داشتند. بزودی مسلمانان از اطراف و اکناف به بصره روی آوردند تا آنجا که جمعیت این شهر در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی^۱ به ۶۰ هزار تن رسید!^۱ و از مراکز مهم داد و ستد و بازرگانی به شمار آمد و مساجد متعددی در آن بنا گردید و رودخانه‌های ابله

(۱) «وَبَلَغَ عَدْدُ سُكَانِهَا فِي خِلَافَةِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ سِتِينَ أَلْفًا». (موسوعة العراق الحديث، ص ۱۲۳).

ومعقل^۱ را در آن احداث کردند و نخلستانهای فراوان در آنجا پدید آوردنده و رویه‌مرفت، خرمی و رونق بسیار یافت و ادبیان و شاعران و متکلمان و فقیهان و مفسران نامداری از بصره برخاستند که در صفحات آینده از ایشان یاد خواهیم کرد. تا آنجا که جغرافیدان مشهور اسلامی، محمدبن احمد مقدسی در روزگار خود (قرن چهارم هجری) بصره را از بغداد هم برتر شمرده و می‌نویسد: «من، این شهر را از بغداد خوشتراست دارم برای آسایشی که در آنجا هست و صالحان بسیار که در آن دیار بسر می‌بردند».^۲

شهر مهم دیگری که در دوران زمامداری خلیفة دوم بین‌النهرين ساخته شد، کوفه بود. این شهر با اجازه خلیفه و به اهتمام سعد بن أبي وقاص، در کنار فرات بنا گردید. بنابر روایات ایرانی، پیش از بنای کوفه شهری در همان محل وجود داشت که هوشنسگ پیشدادی آنرا ساخته بود و سورستان نامیده می‌شد و پس از ویرانی شهر مزبور، سعد بن أبي وقاص آنرا تجدید بنا کرد.^۳ ساختمان کوفه چند ماه پس از بصره (در حدود سال ۱۸ هجری قمری) آغاز شد و پس از مدت کوتاهی قبائل گوناگونی جذام^۴ هوازن^۱ و خزاعه^۲ و

(۱) این رودخانه در زمان خلافت عمر، به اهتمام معقل بن یسار مشهور عربی: «إِذَا جَاءَ نَهَرُ اللهِ بَطْلُ نَهَرٍ مَعْقِلٍ» به همین رودخانه اشاره می‌کند.

(۲) «وَ الْبَلْدُ أَعْجَبُ إِلَيْنَا مِنْ بَغْدَادَ لِرْفَقَهَا وَكُثْرَةِ الصَّالِحِينَ فِيهَا.» (أحسن التقسيم في معرفة الأقاليم، چاپ لیدن، ۱۱۷ص).

(۳) به «دائرة المعارف فارسی» به اهتمام دکتر مصاحب، ذیل واژه «کوفه» نگاه کنید. بلاذری در فتوح البلدان، ۲۲۵ص نیز به این امر اشاره کرده است.

(۴) این قبیله، مسیحی بودند و در صحراءها (میان حجاز و سوریه و مصر) به سر می‌بردند سپس به مسلمانان

غطفان^۳ و خزرج^۴ و مراد^۵ و همدان^۶ و دیگر قبائل عرب روی بدان نهادند و جمعیتش در روزگار خلافت امیرالمؤمنین علی^۷ به ۶۵ هزار تن رسید و به تدریج مساجد و بناهای رفیع با گچ و آجر در آنجا ساخته شد و از مراکز مهم نشر ادب و فقه و حدیث و تفسیر و دیگر علوم اسلام به شمار آمد به ویژه که امام علی^۸ از مدینه بدانجا فرود آمد و کوفه را مرکز فرمانروایی خود قرار داد و صد چندان بر اهمیتش افزود و یاران و شاگردان^۹ بساط علوم

پیوستند و پس از جنگ «یرموک» به یاری ایشان برخاستند.

۱) قبیله هوازن در شمال جزیره العرب می‌زیستند و پس از نبرد «حنین» به اسلام گرویدند. پیش از مسلمان شدن، بر آئین بتپرسنی بودند.

۲) قبیله خزاعه در اصل، یمنی بودند سپس به مکه کوچ کردند و به کلیدداری کعبه رسیدند. آنان نیز اسلام آوردند.

۳) غطفان، در جنگ احزاب (خندق) به نبرد مسلمین آمدند. سپس مسلمان شدند و در جنگ «جمل» با عائشه همراه بودند و در پیکار «زاب» امویها را یاری دادند.

۴) قبیله خزرج، اصل یمنی داشتند و پس از شکستن «سد مآرب» به مدینه کوچ کردند و به همراه همتای خود - قبیله اوس - اسلام آوردند و در همه غزوات، یار پیامبرم بودند.

۵) قبیله مراد، از قبایل جنوب عربستان بودند و بت «یغوث» را می‌پرسیدند. سپس اسلام آوردند و بعد از وفات رسول اکرم^{۱۰} مرتد شدند. آنگاه در خلافت ابوبکر دوباره به اسلام بازگشتند. ابن ملجم مرادی، قاتل علی^{۱۱} از همین قبیله بوده است.

۶) ابن قبیله (همدان) نیز یمنی و بتپرسنی بودند و به دست علی^{۱۲} اسلام آوردند و از شمال صنعا، به کوفه آمدند و در پیکار صفين بهمراه امام، با معاویه جنگیدند.

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

اسلامی را در آن شهر گستردند که شرح این همه، به خواست خدا خواهد آمد.

کوفه و بصر را «عراقین» می‌نامند و آندو را کانون دانش و فرهنگ اسلامی در بین النهرين می‌شمارند.

از مناطق دیگری که در عصر خلیفة دوم بازسازی شد باید موصل را نام برد که پیش از فتح اسلامی آنرا خولان می‌نامیدند. این شهر که در میان دجله و فرات قرار گرفته و عراق و جزیره^۱ را به یکدیگر می‌پیوندد، در سال ۲۰ هجری قمری ساخته شد و به تدریج گسترش یافت و نهر سعید در آن حفر گردید و مساجد و بناهای شکوهمند و دیوارهای بلند برایش ساختند که آنرا سور موصل نام نهادند و بزودی کسانی از قبائل مختلف عرب بویژه از ربیعه^۲ ربیعه^۳ و مضر^۴ در آنجا گرد آمدند و مردم موصل با بهره‌گیری از رودخانه‌های دجله، به شهر خود رونق بخشیدند چنانکه نخلستانها و مزارع سرسبز و آسیابهای آبی فراوان در آن دیار بپا داشتند. از سوی دیگر دانشگاهی اسلامی در موصل راه یافت و قاریان و محدثان و فقیهان و ادبیان بسیار در آن شهر پدید آمدند.

(۱) جزیره، بنا بر مرزبندیهای امروز، بخشی از شمال سوریه و مقداری از خاک ترکیه را نیز فرا گرفته است.
(۲) قبیله‌ای بودند که اصل یمنی داشتند و از آنجا به شمال جزیره العرب و سپس به شمال فرات مهاجرت کردند.
(۳) قبیله‌ای از اهل حجاز که به کثرت افراد مشهور بودند و به «عدنان» یکی از اجداد پیامبر اسلام^۵ می‌رسند.

البته شهرهای پرشکوه دیگری همچون واسط^۱ و بغداد^۲ نیز در بین النهرين بنیانگذاری شدند. که پس از دوران خلافت عمر آنها را ساختند و در جای خود از آنها یاد خواهیم کرد.

علاوه بر این، مساجد فراوانی در روزگار خلافت عمر بنا گشت که برخی، رقم آنرا به چهار هزار مسجد رسانده‌اند^۳ و بخشی از مساجد مزبور در بین النهرين ساخته شد که کانون تجمع علمای دین و جویندگان دانش به شمار می‌آمد. در همین عصر، راهها و جاده‌ها را اصلاح کردند و پلها و بازارها پدید آورdenد. در هر شهری برای رسیدگی به نظام امور وجرائم عمومی دار الأماره‌ای ساختند. بلاذری در فتوح البلدان می‌نویسد: «(سعده بن ابی وقار) مسجد و دارالأماره کوفه را در جایگاهی مرتفع و در پیرامون آن، بنا کرد»^۴. برای مسافران در شهرهای اسلامی میهمانخانه‌ها ترتیب دادند. و «عمر فرمان داد تا برای کسانیکه از دیگر شهرها (به کوفه) وارد می‌شوند میهمانخانه‌ای بسازند و مسافران در آنجا فرود می‌آمدند»^۵. نهرهای تازه حفر کردند و خانه‌های جدید ساختند و خلاصه، آبادانی بسیار فراهم آوردند.

(۱) این شهر، در زمان حجاج بن یوسف ثقیقی ساخته شد.

(۲) بغداد، در زمان منصور عباسی بنا گردید.

(۳) جمال الدین محدث در : «روضۃ الأحباب» بر این قول رفته است.

(۴) «وضع مسجدها و دارأمارتها فى مقام العالى و ما حول» (فتوح البلدان، ص ۲۷۵).

(۵) «أمر عمر أن يتخذ لمن يرد من الارفاق داراً فكأنوا ينزلونها» (فتوح البلدان، ص ۲۷۷).

چهره عدالت در بین النهرین

چنانکه دانستیم بین النهرین، نزدیک $\frac{3}{4}$ از خاک عراق را در برمی گیرد و کانون فرهنگ و تمدن آن سرزمین، در عراق واقع شده است. خلیفة دوم، عراق را به دو ولایت تقسیم کرد، ولایت بصره و ولایت کوفه، و هر یک از ایندو ولایت را بلحاظ اداری و مالی مستقل ساخت و برای هر کدام امیری برگزید و در هر شهری، کسی را به مقام قضاء برگماشت و در اموری مالی، مأمور ویژه‌ای تعیین کرد که او را «عامل خراج» می‌خوانند و خود بر همه کارگزارانش نظارت داشت و کار آنها را حسابرسی می‌کرد و اگر امیر دست به ستم می‌آورد، او را آشکارا کیفر می‌داد و حق مظلوم را از وی می‌ستاند. ابو جعفر طبری می‌نویسد: «عمربن خطاب» خطبه خواند و گفت: ای مردم! سوگند بخدا که من کارگزارانی به سوی شما نمی‌فرستم تا بر پیکرتان تازیانه زنند و اموالتان را بگیرند ولی آنها را به سویتان می‌فرستم تا دین و سنت (پیامبرتان) را به شما بیاموزند. پس هر کس که رفتاری جز این با او شده است باید تا شکایت به من آورد و قسم به کسی که جان عمر در دست او است من حتماً قصاص خواهم کرد! در این هنگام عمرو بن عاص برجست و

گفت: ای امیرمؤمنان، اگر مردی از فرماندهان مسلمین که بر رعیت گماشته شده، یکی از افراد رعیت خود را تأدیب کند، آیا درباره او هم قصاص روا می‌داری؟ عمر پاسخ داد: آری سوگند به کسی که جان عمر در دست او است در آن هنگام، قصاص خواهم کرد و چگونه نکنم با اینکه دیدم رسول خدام درباره خودش^۱ قصاص می‌فرماید؟!».^۲ با این طرز رفتار، کارگزاران خلیفه جرأت نداشتند دست تجاوز به جان و مال مردم دراز کنند و از حدود عدالت پای بیرون نهند. بنابر گزارش طبری: «چون گروههای اعزامی

(۱) ممکن است این موضوع با آن حادثه پیوند داشته باشد که نوشته‌اند رسول اکرم^۳ پیش از جنگ «بدر» صفووف یارانش را مرتب می‌کرد، در آن هنگام از برابر «سجاد بن غزیه» گذر کرد که از صف منحرف شده بود. پیامبر با ترکه‌ای که در دست داشت به شکم او زد و فرمود: ای سجاد، راست بایست. سجاد گفت: ای رسول خدا مرا به درد آوردن با آنکه خداوند ترا برای اجرای حق فرستاده است بنابراین اجازه قصاص به من ده! رسول اکرم بلافاصله شکم خود را عریان نمود و گفت: قصاص کن! سجاد پیامبر را در آغوش گرفت و بر پیکرش بوسه زد و گفت چون جنگ در پیش است و احتمال می‌رود که کشته شوم خواستم تا بدینوسیله پیکرت را لمس کرده باشم. (به: السیرة النبوية، اثر ابن هشام، چاپ مصر، القسم الأول، ص ۶۶۶ و نیز به: تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۴۴۶ نگاه کنید).

(۲) خطب عمر ابن الخطاب، فقال: يا أيها الناس إني والله ما أرسل إليكم عملاً ليضرروا أبشاركم و لا ليأخذوا أموالكم ولكن ارسلهم إليكم ليعلمونكم دينكم و سنتكم، فمن فعل به شيء سوای ذلك فليرفعه إلى. فالذى نفس عمر بيده لاقصنه منه. فوثب عمرو بن العاص، فقال: يا امير المؤمنين أرأيتك إن كان رجل من أمراء المسلمين على رعية فأدب بعض رعيته، إنك لنقصه منه! قال: أى والذى نفس عمر بيده إذاً لاقصنه منه، وكيف لا أقصه منه وقد رأيت رسول الله يقص من نفسه! (تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۲۰۴).

(شهرها) به سوی عمر می‌آمدند، عمر درباره امیرشان از آنها پرسش می‌کرد، همینکه می‌گفتند وی نیکو رفتار است، می‌پرسید: آیا بیمارانتان را عیادت می‌کند؟ اگر می‌گفتند: آری، می‌پرسید: آیا به عیادت غلامان نیز می‌رود؟ و چنانکه پاسخ مثبت می‌دادند، سوال می‌کرد: رفشارش با مردم ناتوان چگونه است؟ آیا آنها برداش به انتظار می‌نشینند (یا بزودی اجازه ورود می‌یابند؟) در صورتیکه به یکی از این خصلت‌ها پاسخ منفی می‌دادند، او را از مقامش عزل می‌کرد^۱. خلیفه، در کارهای عمومی با بزرگان صحابه، به رای زنی می‌نشست و در اکثر امور، از رأی صائب علی^۲ بهره می‌برد و آنرا به کار می‌بست و می‌گفت: أَعُوذُ بِاللهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ وَ لَا أَبُو حَسْنٍ لَهَا! «از مشکلی به خدا پناه می‌برم که بدون حضور ابوالحسن علی^۳ پیش آید».

بنابه نوشته مورخان، خلیفة دوم گاهی که از خلافت دور می‌شد، علی^۲ را به نیابت از خود در آنجا می‌گماشت و بر مدینه تولیت می‌داد. طبری (و همچنین واقدی) می‌نویسد: «عمر از مدینه بیرون رفت و علی را در آن شهر جانشین ساخت و گروهی از صحابه را نیز بهمراه برد»^۳. این بود که در حوزه

۱) «كَانَ الْوَفَدُ إِذَا قَدِمُوا عَلَى عُمَرَ سَأَلُوهُمْ عَنْ أَمْيَرِهِمْ، فَيَقُولُونَ خَيْرًا، فَيَقُولُ : هَلْ يَعُودُ مَرْضَاكُمْ؟ فَيَقُولُونَ : نَعَمْ، فَيَقُولُ : هَلْ يَعُودُ الْعَبْدُ؟ فَيَقُولُونَ : نَعَمْ، فَيَقُولُ : كَيْفَ صَنَعْتُمْ بِالضَّعِيفِ؟ هَلْ يَجْلِسُ عَلَى بَابِهِ؟ فَإِنْ قَالُوا لَخْصَلَةُ مَنْهَا : لَا، عَزْلَهُ!» (تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۲۲۶).

۲) تاریخ ابن کثیر (البداية و النهاية)، چاپ لبنان، جزء ۷، ص ۳۹۴. مقایسه شود با: أنساب الأشراف، اثر احمد بن یحیی بلاذری، چاپ لبنان، ص ۱۰۰.

۳) عبارت طبری چنین است: «خَرَجَ عُمَرُ، وَ خَلَفَ عَلَيْهِ عَلَى الْمَدِينَةِ وَ خَرَجَ مَعَهُ الصَّحَابَةُ» . (تاریخ الامم والملوک، ج ۴ ص ۶۳) و در

حکومت وی - از حجاز و عراق گرفته تا ایران و شام - چهره عدالت در خشیدن گرفت.

قاضی أبویوسف می‌نویسد: «عمر، هر ساله خراج عراق را گرد می‌آورد سپس، ده تن از اهل کوفه و ده تن از اهل بصره به سویش می‌آمدند و چهار بار خدا را گواه می‌گرفتند که اموال مزبور، حلال و پاکیزه‌اند و در گردآوری آنها هیچ مسلمان و همپیمانی، ستم ندیده است^{*}. در آنروزگار، عمال حکومت از ظلم به افراد رعیت، هر چند مسلمان هم نبودند، پرهیز داشتند چرا که پیامبر اسلام p به مسلمانان گفته بود:

ملعون من ضار مسلماً أو غيره، ملعون!^۱

«کسی که به مسلمان یا غیر مسلمانی زیان رساند (و آنرا جبران نکند) از رحمت خدا دور است، آری از رحمت خدا دور است.!

از اینرو خلیفة دوم به أبي عبیده نامه نگاشت و فرمان داد که «مسلمانان را از آنکه بر کسی از اهل ذمه ستم کنند، بازدارد».^۲

عبارة و اقدی چنین می‌خوانیم : «و استخلف على المدينة، على بن أبي طالب و خرج من المدينة» (فتوح الشام، اثر محمد بن عمر، و اقدی، جزء ۱، ص ۲۳۶).

*) «أن عمر بن الخطاب كان يجبي العراق كل سنة ... ثم يخرج اليه بالله انه من طيب، مافيه ظلم مسلم ولا معاهد.» (الخراج ، ص ۱۲۴).

۱) الخراج ، اثر قاضی ابویوسف ، ص ۱۰۷ .

۲) «و عمر بن الخطاب كتب الى أبي عبيدة يأمره أن يمنع المسلمين من ظلم أحد اهل الدمة» (الخراج ، اثر قاضی ابویوسف ، ص ۱۰۷) .

پرواضحست که این رفتار نیز از عوامل مؤثر در جلب قلوب ذمی‌ها به سوی اسلام شد و معاهدین بین‌النهرين را به قبول دین حق برانگیخت.

انتشار قرآن کریم در بین النهرين

پس از آنکه روزگار عمر سپری گشت، دوران خلافت عثمان بن عفان (سال ۲۴ هجری قمری) فرا رسید. از عثمان نقل شده که روزی گفت: «عمر برای خشنودی خدا، خانواده و نزدیکانش را از ثروت محروم می‌کرد و من برای خشنودی خدا، به خانواده و نزدیکانم بذل و بخشش می‌کنم^۱! بهر حال از جمله کارهای ارزشمندی که در روزگار خلیفة سوم، صورت گرفت، نسخه‌برداری از قرآن کریم و پراکنده ساختن آن در شهرهای مهم و پرجمعیت اسلامی بود. شرح این اقدام برجسته چنانکه از آثار تاریخی و روائی برمی‌آید چنان است که:

حدیفه بن یمان یکی از یاران رسول اکرم^p، در ماجراهی فتح ارمنستان با سپاهیان شام همزمان بود و همچنین در مصالحة آذربایجان^۲، با تفاق سپاه عراق شرکت داشت. حدیفه در این سفرها می‌شنید که شامیان و عراقیان گاهی بر

- (۱) «إِنِّي أَعْمَرْ كَانَ يَمْنُعُ أَهْلَهُ وَ أَقْرَبَاهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَ إِنِّي أَعْطَى أَهْلَى وَأَفْرَبَاهُ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ . . .» (تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۲۲۶).
- (۲) آذربایجان نیز از طریق مصالحه فتح شد و کارش به جنگ نکشید و عهدنامه‌ای که عتبه بن فرقان برای مردم آن دیار نوشت، در تاریخ طبری مضبوط است (به تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۱۵۵ نگاه کنید).

سرخواندن آیه‌ای از قرآن به اختلاف می‌افتد و هر کدام قرائت خود را صحیح می‌دانند و دیگری را تخطئه می‌کنند. این امر بر حذیفه که مردی پر ایمان و غیور بود گران آمد و از بیم که مبادا مسلمانان در کار قرآن همچون یهود و نصاری راه اختلاف بپویند، از یاران خود جدا شد و به مدینه نزد عثمان آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان، پیش از آنکه این امت در کتاب خدا همچون یهود و نصاری اختلاف کنند، آنانرا دریاب!» عثمان از این سخن در شگفت شد و سبب آنرا پرسید، حذیفه ماجرای اختلاف قرائت‌ها را برای وی بازگفت. عثمان از این حادثه بیم کرد و کس را به نزد حفصه همسر رسول خدا^۱ فرستاد و پیام داد تا مصحفی را که در زمان خلافت ابوبکر از آثار کاتبان وحی و به کمک حافظان قرآن، رونویسی کرده بودند به نزد وی فرستد تا روشنی چند از آن تهیه شود و نسخه اصلی را دوباره به حفصه بازگرداند. حفصه این پیشنهاد را پذیرفت.^۲ بزودی چند تن که یکی از آنها زید بن ثابت انصاری (کاتب وحی در زمان رسول اکرم^ص) از سوی عثمان مأموریت یافتند تا از روی مصحف حفصه، نسخه‌نگاری کنند. این لجه، بگفته ابن حجر در سال ۲۵ هجری قمری تشکیل شد و پس از مدتی، نسخ متعددی از تمام قرآن فراهم آمد.^۳

۱) به کتاب : فتح الباری بشرح صحیح البخاری، اثر ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر، ج ۹، ص ۱۵ نگاه کنید.

۲) به کتاب : الاتقان، اثر سیوطی، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۲۰۹ رجوع کنید.

أبو عمرو دانى در کتاب «المقعن» مى نويسد: «بیشتر علماء بر آنند که عثمان چون مصحف‌ها را نوشت، آنها را چهار نسخ کرد و هر یک را به ناحیه‌ای از نواحی فرستاد. یکی را به کوفه و دیگری را به بصره و سومی را به شام ارسال داشت و یک مصحف را نیز نزد خود (در مدینه) نگاهداشت. و برخی گفته‌اند که عثمان آنها را هفت نسخ کرد و به مکه و یمن و بحرین هم نسخی را فرستاد^۱.»

کار عثمان با موافقت و همراهی گروهی از بزرگان صحابه از جمله علی^۲ رویرو شد. سجستانی به سند صحیح از سوید بن غفله آورده است که علی فرمود:

«ای مردم! در انتقاد از عثمان زیاده روی مکنید و درباره کاری که وی نسبت به مصحف‌ها انجام داد و نسخه‌های (مغلوط را) سوزانید، جز به نیکی یاد نکینید. سوگند بخدا که او درباره مصحف‌ها، اقدامی ننمود مگر در حضور جمعی از ما (یاران پیامبر) عثمان از ما پرسید: درباره این (اختلاف) قرائت که پیش آمده شما چه می‌گویید؟ بمن رسیده که برخی از قاریان قرآن به دیگری می‌گویید: قرائت من، از قرائت تو برتر است. و این امر نزدیک

(۱) «أَكْثَرُ الْعُلَمَاءِ عَلَيْهِ» عثمان بن عفان لما كتب المصحف جعله أربع نسخ و بعث إلى كل ناحية من النواحي بواحدة منها، فوجه إلى الكوفة إحداهان و إلى البصرة اخرى و إلى الشام الثالثة و أمسك عند نفسه واحدة. وقد قيل انه جعله سبع نسخ و وجه من ذلك أيضاً نسخة إلى مكة و نسخة إلى البین و نسخة إلى البحرين» (المقعن، اثر ابو عمرو عثمان بن سعيد دانی، چاپ لبنان، ص ۹۰).

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

است که به کفر بیانجامد! ما گفتیم: نظر خودت چیست؟ عثمان هیچگونه پراکندگی و اختلاف در میان نباشد. همه گفتیم: رأی بسیار خوبی است^۱.

همچنین، ابن اثیر در تاریخش آورده که:

«چون علی^۲ به کوفه وارد شد، مردمی در برابر وی ایستاد و از عثمان بدگویی کرد که مردم را بر مصحف واحدی گرد آورده بود! علی^۲ بانگ بر او زد که: خاموش باش! او، اینکار را در حضور جمعی از ما (یاران رسول) انجام داد و اگر حکومتی که عثمان داشت در دست من بود، همان راهی را می‌رفتم که او رفت^۳!»

البته باید دانستکه مصاحف عثمانی، بدون نقطه و اعراب بود ولی این موضوع، مشکلی را در کار قرائت پیش نیاورد زیرا عثمان با هر مصحفی که به شهری فرستاد، قاری ماهری را نیز بدانجا روانه کرد تا مصحف مذبور را بر مردم بخواند. بنابر آنچه گزارش کرده‌اند: «عثمان دستور داد تا زید بن

۱) يا ايها الناس لاتغلو في عثمان و لاتقولوا له إلا خيراً في المصاحف و إحراق المصاحب، فو الله ما فعل الذي فعل في المصاحف إلا عن ملء منا جميعاً. قال: ما تقولون في هذه القراءة؟ فقد بلغني أن بعضهم يقول: إن قرائتى خير من قرائتك و هذا يكاد أن يكون كفراً! قلنا: ما ترى؟ قال: نرى أن يجمع الناس على مصحف واحد فلا تكون فرقه و لا يكون اختلاف. قلنا: نعم ما رأيت». (المصحف، اثر ابن أبي داود سجستانی، چاپ مصر، ص ۲۲).

۲) «لما قدم على^۲ الكوفة قام إليه رجل فعاب عثمان بجمع الناس على المصحف، فصاح به وقال اسكت فعن ملء منا فعل ذلك، فلو وليت منه ما ولت عثمان لسلكت سبيله. (الكامل، ج ۳، ص ۱۱۲). در کتاب المقنعم، اثر ابو عمرو دانی، ص ۸ نیز از قول علی^۲ آمده است: لو وليت لفعلت في المصحف الذي فعل عثمان» یعنی: «اگر پیش از این، به حکومت رسیده بودم، درباره مصحف‌ها همان کاری را می‌کردم که عثمان انجام داد».

ثبت را با مصحف اهل مکه روانه ساخت و مغیره بن أبي شهاب را با مصحف اهل شام و ابوعبدالرحمن سلمی را با مصحف اهل کوفه و عامر بن عبد قیس را با مصحف اهل بصره، فرستاد»^۱.

مردم حجاز و شام و بین النهرين (کوفه و بصره) از این معلمان قرآنی، کتاب خدا را می آموختند و از بوی مصحفها^{*}، رونویسی می کردند تا آنکه شهرهای مسلمانان از مصاحف قرآنی پر شد و قرآن مجید بصورت مکتوب، در خانه‌ها راه یافت و آفاق را از نور خود روشنی بخشد.

۱) «ان عثمان امر زید بن ثابت أن يقرء بالمدنى و بعث عبدالله بن السائب مع المكى و المغيرة بن أبي شهاب مع الشامي و ابا عبدالرحمن السلمى مع الكوفى و عامر بن عبد قيس مع البصري». (به کتاب : دلیل الحیران علی مورد الضمان، اثر ما رغنى، چاپ قاهره، ص ۱۸ رحوع فرماید و مقایسه کنید با : القراءات القرآنية، اثر دکتر عبد الهادی فضلى، چاپ بیروت، ص ۲۲۰).

*) این مصحف‌ها، به «مصحف امام» شهرت داشتند و برخی از آنها تا چند قرن پس از روزگار عثمان باقیماندند. این کثیر دمشقی که در قرن هشتم هجری می‌زیسته در تاریخ خود می‌نویسد: «و فی هذه السنة(سنة خمس و أربعين) توفی زید بن ثابت الانصاری احد كتاب الوحي ... و هو الذى كتب هذا المصحف الامام الذى بالشام عن امر عثمان بن عفان و هو خط جيد قوى جدا فيما رأيته» (البداية و النهاية، جزء ۸، ص ۳۲۵) یعنی : در این سال (۴۵ هجری قمری) زید بن ثابت انصاری که یکی از نویسندهای وحی بود وفات یافت او مصحف امام را که اینک در شام است بدستور عثمان بن عفان نوشت. خط مصحف مذبور چنانکه من دیدم خطی نیکو و قوى است».

دولت فرخنده علوی در بین النهرين

عثمان بن عفان در سال سی و پنجم هجری قمری در مدینه کشته شد و مسلمانان با علی^۱ به خلافت، بیعت کردند. در حکومت علوی، خورشید عدالت با درخشندگی بیشتری تجلی کرد و بر جهان اسلامی پرتو افکند و بین النهرين نیز مانند دیگر سرزمینهایی که در حوزه حکومت علی بود، از رفتار دادگرانه و کریمانه وی برخوردار شد. بویژه که مرکز خلافت در آنروزگار، از حجاز به بین النهرين انتقال یافت و شهر کوفه، نخستین طلوعگاه عدل علوی، به شمار آمد.

علی^۲ از همان روزهای آغازین خلافتش، وظایف مردم را برابر خود، و تکلیف خود را برابر مردم روشن ساخت و خطوط اساسی حکومتش را ترسیم نمود و راه و روشی را که می‌خواست درپیش گیرد، برای مسلمانان توضیح داد. در یکی از خطبه‌هایش از وظایف و تکالیف مزبور چنین یاد می‌کند: «ای مردم! مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. حق شما بر من آنستکه خیرخواهتان باشم، و سهمتان را کامل دهم، و به تعلیمتان پردازم تا نادان نمایند، و آدابتان آموزم تا دانش فرا گیرید. و اما حق من بر شما

آنستکه بر بیعتم وفادار مانید و در حضور و غیاب خیرخواهی کنید و چون شما را بخوانم پذیرا شوید و هنگامی که فرمانتان دهم، فرمان ببرید^۱. در این سخنرانی، علی به حقوق مالی و فرهنگی جامعه که مسئولیت آن، بر عهده زمامدار نهاده شده، اشاره می‌نماید و ما در تاریخ می‌بینیم که دولت علوی، حقوق مزبور را در کمال شایستگی اداء کرده است.

در دوران خلافت عمر، اموالی که در بیت‌المال فراهم می‌آمد، به تناسب مقام و درجات مسلمانان تقسیم می‌شد بدین معنی که خلیفه، خدمات گذشته آنانرا نسبت به اسلام در نظر می‌گرفت و سهم مسلمانان پیشتاز را بیش از دیگران مقرر می‌داشت. وی در یکی از سخنرانیهای خود، از این موضوع بدین صورت یاد کرد که:

«سوگند به خدایی که جز او معبدی نیست – این را سه بار تکرار نمود – هیچکس (از مسلمانان) نیست مگر که در این مال حقی دارد، چه به او داده شود و چه محرومش دارند، و هیچکس سزاوارتر از دیگری نسبت به این مال نیست مگر آنکه غلامی مملوک باشد (که غالباً اسیران جنگی بودند و حقی از بیت‌المال نداشتند) سهم من نیز مانند یکی از مسلمانان است. اما

۱) «أيها الناس إن لى عليكم حقاً و لكم على حق. فأما حكم على فالنصيحة لكم و توفير فئيكم و تعليمكم كيلا تجهلوا و تأديبكم كيما تعلموا. و أما حقى عليكم فاللوفاء بالبليعة و النصيحة فى المشهد و المغيب و الاجابة حين أدعوكم و الطاعه حين أمركم» (نهج البلاغه، با شرح شيخ محمد عبده، چاپ مصر، خطبه ۳۳ و انساب الامم والملوک، ج ۵، ص ۹۰ و ۹۱) مقایسه شود با انساب الاشراف، اثر احمد بن يحيى بلاذری، چاپ لبنان، ص ۳۸۰.

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

هر یک از ما بر اساس منزلتی که در کتاب خدا و نزد رسولش داریم، سهم می‌بریم و همچنین، بر حسب سختیهایی که کسی در راه اسلام دیده است (بهره‌ای دارد) و نیز، به دلیل پیشگام بودن و حاجتمندی افراد، به آنها نصیبی داده می‌شود».^۱

نتیجه سیاست مالی عمر این بود که گروهی از مهاجران و انصار – بدليل خدماتشان به اسلام – از دیگر مسلمانان ثروتمندتر شدند و فواصل مالی بسیاری در میان مردم پدید آمد. خلیفه در سال آخر عمرش، از این کار ناخرسندی نشان داد و متوجه شد که سیاست مالی مزبور، درست نبوده است از اینرو اعلام داشت که: «اگر آنچه را که اکنون می‌دانم از پیش دانسته بودم، مازاد اموال توانگران را می‌گرفتم و میان مهاجران فقیر تقسیم می‌کردم». در دوران عثمان نیز «سیاست تبعیض» در تقسیم بیت‌المال ادامه یافت و خلیفة سوم به تصمیمی که عمر بن خطاب در اوآخر عمرش گرفته بود، وقعي نهاد. علی^۲ چون به خلافت رسید بنای تقسیم اموال را برسم مساوات میان مسلمانان نهاد و درجات ایمانی و خدمات دینی آنها را در توزیع سهامشان دخالت نداد و ثواب خدمتگزاری آنان را موكول به پاداش خداوند دانست که:

۱) «وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ - ثَلَاثًا - مَا مَنَ احْدَى إِلَّا لَهُ فِي هَذَا الْمَالِ حَقٌّ اعْطِيهُ أَوْ مَنْعِهُ، وَمَا احْدَى أَحْقَ بِهِ مِنْ احْدَى إِلَّا عَبْدُ مَلُوكٍ وَمَا انْفَأَ فِيهِ إِلَّا كَاحْدَهُمْ وَلَكُنَا عَلَى مَنَازِلِنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ وَقَسَمْنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَالرَّجُلِ وَبَلَائِهِ فِي الْإِسْلَامِ، وَالرَّجُلِ وَقَدْمَهِ فِي الْإِسْلَامِ، وَالرَّجُلِ وَغَنَائِهِ فِي الْإِسْلَامِ، وَالرَّجُلِ وَحَاجَتِهِ». (تاریخ الامم و الملوك)، ج ۴، ص ۲۱۱.

۲) «لَوْ اسْتَقْبَلْتَ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتَ، لَاخْذَنْتَ فَضْولَ أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ فَقَسَمْتَهَا عَلَى قَرَاءِ الْمَهَاجِرِينَ». (تاریخ الامم و الملوك)، ج ۴، ص ۲۲۶.

(ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا) ^(القصص : ۸۰)

امام، در اینباره گفت: «اگر این مال از آن من بود، میان مسلمانان بگونه‌ای برابر تقسیم می‌کردم در صورتی که این مال از آن خدا است^۱!»

ابوسحاق ثقیل کوفی در کتاب «الغارات» آورده که: «گروهی از یاران علی^۲ به نزد وی آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان، این اموال را به مردم ببخش و اشراف عرب و قریش را بر موالیان و عجم‌ها برتری ده! و هم بر کسانیکه بیمداری راه مخالفت پویند و به سوی (معاویه) گریزنند ... علی^۳ پاسخ داد: آیا بمن دستور می‌دهید که پیروزی را از راه ستمنگری بجویم؟! سوگند به خدا که تا خورشید طلوع می‌کند و ستاره‌ای در آسمان می‌درخشد دست بدینکار نخواهم زد، بخدا اگر اموال ایشان از آن من بود، میان آنها بگونه‌ای برابر تقسیم می‌کرد تا چه رسد بدانکه اموال، از آن خودشان است^۴!»

۱) «پاداش الهی برای کسی که به حق گرایید و به کار شایسته پرداخت، بهتر است».

۲) «لو كان المال لى لسویت بينهم، فيكيف وأنما المال مال الله؟ (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲) .

۳) «إن طائفة من أصحاب علی^۵ مشوا إليه فقالوا: يا أمير المؤمنين أعط هذه الاموال وفضل هؤلاء الاشراف من العرب و قريش على الموالى و العجم ومن تخاف خلافه من الناس و فراره ... فقال لهم علی^۶: أتنا مرونى أن أطلب النصر بالجور؟! و الله لا أفعل ما طلعت شمس و لا ملاح فى السماء نجم، و الله لو كان مالهم مالى لواسيت بينهم فكيف و إنما هى أموالهم». (*الغارات*، اثر ابواسحاق ثقیل، چاپ تهران، ج ۱، ص ۷۵). چنانکه ملاحظه می‌شود در نهج البلاغه تصویر شده که اموال بیتالمال، از آن خدا است و در گزارش ثقیل آمده که اموال مذبور از آن مردم است! باید دانستکه میان ایندو تعبیر، اختلافی وجود ندارد زیرا خدای سبحان نیازمند به مال و منال نیست

ثقفی می‌نویسد: «علی ۷ هر روز جمعه، بیت‌المال را آب پاشی می‌کرد سپس نماز نافله در آنجا می‌گزارد و می‌گفت: در روز رستاخیز گواهم باش که من مال مسلمانان را در تو زندانی نکردم!»

ابن اثیر در تاریخش می‌نویسد: «مالی از اصفهان به نزد علی آوردند و آنرا به هفت سهم (به شمار بخشاهی کوفه) تقسیم نمود و در میان آنما، گرده نانی یافت، آنرا نیز هفت پاره کرد. آنگاه فرماندهان هفتگانه کوفه را فرا خواند و میانشان قرعه افکند تا ببیند که در پرداختن سهم‌ها از کدامیں آغازکند». باز هم ابن اثیر می‌نویسد: «هارون بن عتره از پدرش روایت کرده که: من در فصل زمستان بر علی ۷ در خورنق وارد شدم و او حوله‌ای کهنه و فرسوده

و اموالی که بنام او نامگذاری می‌شود، به مردمی که استحقاق آنرا دارند می‌رسد و از آن ایشان است.
 ۱) «ان علياً كان ينضح بيت المال ثم يتتفعل فيه ويقول: أشهد لى يوم القيمة انى لم احبس فيك المال على المسلمين» (الغارات، ج ۱، ص ۵۰).
 ۲) «قدم على على مال من اصحابه فقسمه على سبعة أسمهم، فوجد فيه رغيفاً فقسمه على سبعة، و دعا امراء الاسباع فاقرع بينهم لينظر ايهم يعطى اولاً». (الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۳۹۹).

امام ۷ علاوه بر رعایت برابری و عدالت در کمکهای مالی به مسلمین، احوال روحی نیازمندان را نیز از نظر دور نمی‌داشت و نمی‌خواست که آنها هنگام درخواست کمک، احساس حقارت کنند. ابن کثیر دمشقی در تاریخ آورد که: روزی نیازمندی نزد امام آمد و گفت حاجتی دارم! امام فرمود: اکتب حاجتك على الارض فانی اکره ان ارى ذل السوال في وجهك! یعنی: حاجت خود را بر روی زمین بنویس که من خوش ندارم ذلت درخواست را در چهره ات ببینم! آنمرد، بر روی زمین نوشت که: اُنی محتاج، من نیازمندم! و علی ۷ دستور دارد تا جامه‌ای برایش بیاورند و مقداری پول نیز بدو بخشد (البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۰ و ۱۱).

بر دوش افکنده بود و در آن می‌لزرید. گفتم: ای امیرمؤمنان، خدا در مال برای تو و خانوادهات سهمی مقرر داشته و تو با خود چنین می‌کنی؟! فرمود: (آری) سوگند به خدا که از سهم شما چیزی برنگرفتم و این حوله را هم از مدینه با خود آورده‌ام^۱!

علی ۱۰ می‌کوشید تا سختی‌های زندگی را بر خود هموار کند شاید با ملاحظة احوال او، سنگینی معیشت بر نیازمندان سبک‌تر آید و می‌گفت: «أقنع من نفسی بأن يقال هذا امير المؤمنين ولا اشار كهم في مكاره الدهر أو أكون اسوة لهم في جشوبة العيش^۲.».

«آیا خودم را بهمین راضی کنم که مردم بگویند: این امیرمؤمنان است، بی‌آنکه در ناخوشامدهای روزگار با آنها شریک باشم و در سختی زندگی، سرمشق آنان شوم؟».

پیدا است دستاورد دولتی که رهبرش بدینگونه رفتار کند، جز برقراری عدل و انصاف در جامعه چیزی نیست و بی‌تردید در سایه چنین حکومتی، حتی مردمی که به اسلام گردن ننهاده‌اند از نعمت عدالت برخوردار خواهند شد چنانکه در دولت علوی مثلاً مسلمانان وظیفه داشتند تا نهرهای اهل ذمه

۱) «قال هارون بن عترة عن أبيه: دخلت على على بالخورنق وهو فصل الشتاء و عليه خلق قطيفة وهو يرعد فيه! فقلت: يا امير المؤمنين إن الله جعل لك و لاهلک في هذا المال نصبياً و انت تفعل هذا بنفسك؟! فقال: و الله ما ارزأكم شيئاً و ماهي الا قطيفتي التي أخرجتها من المدينة» (*الكامل في التاريخ*، ج ۳، ص ۳۴۰ و ۳۴۹ و *البداية والنهاية*، اثر ابن کثیر، ج ۸، ص ۳ و ۴).

۲) *نهج البلاغه*، نامه شماره ۴۵.

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

را برای ایشان آباد سازند و در برابر جزیه‌ای که دولت اسلامی از آنان دریافت می‌کرد، از کمکهای مادی و معنوی بدانان دریغ نورزنند.

یعقوبی در تاریخ نامه‌ای را از علی^۱ به قرظه بن کعب انصاری گزارش کرده که مفاد نامه مزبور، این امر را به روشنی نشان می‌دهد، در آن نامه، امام نوشته است:

«پس (از ستایش خدا و درود بر پیامبر) مردانی از اهل ذمه که در حوزه مأموریت تو قرار گرفته‌اند، از رودخانه‌ای در اراضی خود یاد کرده‌اند که بی اثر شده و بزیر خاک رفته است، آباد ساختن رودخانه مزبور برای ایشان، وظیفه‌ای است که مسلمین بر عهده دارند. پس تو و آنان در این کار بنگرید سپس آن نهر را آباد و بازسازی کن ...»^۱

از تدبیر معیشت و تنظیم امور مالی مسلمین که بگذریم، علی^۱ در تعلیم و تربیت مسلمانان و آشنا ساختن آنها با معارف اسلام نیز سخت کوشاند. خطبه‌های حکیمانه‌ای که از این امام بزرگ رسیده، خود نشان می‌دهد که چه اندازه می‌کوشیده تا محیط اسلامی را از معارف الهی و علوم قرآنی و حکمت عقلی گرم و سرشار کند. رسم خلفای پیشین این بود که در میان توده مردم می‌آمدند و برای آنان قرآن می‌خواندند و با ایشان از اسلام سخن می‌گفتند چنانکه ابن اثیر آورده است: «عمر، در بازارها می‌گردید و قرآن می‌خواند و

۱) «أما بعد فان رجالاً من أهل الذمة من عملك و ذكروا نهرًا في أرضهم قد عفا و ادفن و فيه عمارة على المسلمين، فانظر أنت و هم، ثم اعمر، أصلح النهر ...» (تاریخ الیعقوبی، ج ۲، چاپ بیروت، ص ۲۰۳).

هر جا که مدعیان با او برخورد می‌کردند، در میان آنها داوری می‌نمود)^۱! علی^۲ این سنت فرخنده را به اوج خود رسانید و مسلمانان را در کوی و بربز و مسجد و منبر با معارفی عمیقتر از آنچه خلفای پیشین گفته بودند، آشنا ساخت.

ثقفی در کتاب «الغارات» می‌نویسد: «علی^۲ به بازار وارد شد و ندا در داد: ای گوشت‌فروشان! هر کس از شما در گوشت حیوانات بدَمَد (و آنرا فربه نشان دهد) از ما مسلمانان نیست! بناگاه مردی که (روبوروی علی ایستاده بود) از امام روی برگرداند و گفت: سوگند به کسی که در پس هفت پرده نهان است، چنین نیست! امام، دست به پشت او زد و گفت: ای گوشت‌فروش، چه کسی در پس هفت پرده نهان است؟! وی پاسخ داد: خداوندگار جهانیان ای امیرمؤمنان! امام فرمود: به خط رفته‌ای، میان خدا و آفریدگانش پرده‌ای نیست چرا که هر کجا باشند او با ایشان است. آنمرد گفت: ای امیرمؤمنان کفاره آنچه که به خط گفتم چیست؟ فرمود: آنستکه بدانی هر جا که هستی خدا با تو است! باز آنمرد گفت: آیا فقیران را (به رسم کفاره سوگند) خوراک دهم؟ علی فرمود: لازم نیست زیرا که توبه کسی جز خدایت سوگند یاد کرده‌ای!».

۱) «كان عمر يطوف في الأسواق و يقرأ القرآن و يقضى بين الناس حيث أدركه الخصوم.» (*الكامل في التاريخ*، ج ۳، ص ۶۰).

۲) «عن علی^۲ أنه دخل السوق فقال: يا معاشر اللحامين! من نفح منكم في اللحم فليس منا فإذا هو ب الرجل موليه ظهره، فقال كلا و الذى احتجب بالسبع! فصربه علی^۲ على العالمين يا امير المؤمنين! فقال له أخطاب ... إن الله ليس بيته و بين خلقه حجاب لأنه معهم أينما كانوا. فقال الرجل: ما كفارة ما قلت يا امير المؤمنين؟ قال ان تعلم أن الله معك

علی(ع) نه تنها خود پیوسته به آموزش مسلمانان می‌پرداخت بلکه نزدیکان و فرماندهانش را نیز بر اینکار می‌گمارد. یعقوبی گزارش نموده که امام، به قیس بن سعد بن عباده – فرماندار آذربایجان – نامه‌ای نگاشت که با چنین عبارتی آغاز شده بود:

أَمَّا بَعْدُ فَأَقْبِلَ عَلَى خَرَاجَ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ إِلَى جَنْدَكَ بِالْإِنْصَافِ وَ الْعِلْمِ
مِنْ قَبْلِكَ مَا عَلِمْتَ اللَّهُ^۱

«پس از ستایش خداوند و درود و بر پیامبرش برگردآوری مالیاتی که بر عهده داری، بحق روی آور و از ره انصاف و برابری، با سپاهیانت نیکی کن و از آنچه خدایت به تو آموخته به کسانی که نزد تو هستند بیاموز ... آموزش‌های امام که بخشی از آنها در نهج البلاغه گرد آمده، بیشتر در بین النهرين صورت پذیرفته است زیرا چنانکه دانستیم علی مرکز حکومت خود را از مدینه به کوفه انتقال داد و در آنجا به تدبیر امور خلافت و تعلیم و تربیت نمود.

اهتمام مردم

تربیت

حيث كنت، قال : أطعم المساكين؟ قال : لا، انما حلفت بغير ربک!» (الغارات، ج

١، ص ١١٢ .)

(١) تاریخ الیعقوبی، جزء ٢ ، ص ٢٠٢ .

۸

جنگ در بین النهرين

هنگامی که علی^۱ در مدینه بسر می‌برد، خبر یافت که طلحه و زبیر بیعت شکنی نموده و سرخلاف دارند. به امام گزارش دادند که آندو در مکه با عائشه – همسر رسول خدا^۲ – پیوسته‌اند و از خونخواهی درباره خلیفة سوم عثمان، سخن می‌گویند. علی، مردم مدینه را از این ماجری آگاه کرد ولی واکنشی که در برابر اینکار از خود نشان داد، نرم و اصلاح‌طلبانه بود چنانکه فرمود:

«تا آنجا که از (پراکندگی)^۳) جمعیت شما مسلمانان، به هراس نیافتم شکیابی خواهم ورزید، و اگر آنان (از اقدامات تند) دست باز دارند من نیز از چنین کاری خود داری می‌نمایم و بهمین خبری که بمن رسیده بستنده می‌کنم^۴!»

پس از آنکه دوباره خبر آمد مخالفان مزبور، آهنگ بصره کرده‌اند، امام با گروهی از اهل مدینه، به جانب بصره شتافت و کسانی را فرستاد تا یارانش را

۱) «أسأبئر مالم أخف على جماعتكم، و أكف إن كفوا، و أقتصر على ما بلغنى»
الكامل في التاريخ، اثر ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۰۵.

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

از کوفه نیز گردآورند و این نخستین باری بود که علی پس از خلافت خود، پای به بین النهرين نهاد.

بلادری در کتاب «أنساب الأشراف» آورده است که: در آستانه جنگ جمل، حرث بن حوط به نزد امام آمده و گفت: «مگر ممکن است که طلحه و زبیر و عائشه بر امر باطلی گرد آمده باشند؟!» علی بدرو پاسخ داد: **يَارِ حَرْثَ أَنْتَ مُلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا يَعْرَفُ بِأَقْدَارِ الرِّجَالِ وَ بِإِعْمَالِ الظُّنُونِ، أَعْرِفُ الْحَقَّ تَعْرِفُ أَهْلَهُ وَ اعْرِفُ الْبَاطِلَ تَعْرِفُ أَهْلَهُ.**^۱

«ای حارث! به اشتباہ درافتادهای حق و باطل، از راه ارزیابی رجال و خوش گمانی به این آن شناخته نمی‌شود، حق و باطل را (با دلیل و برهان) بشناس تا اهل آندو را بشناسی!»

جنگ جمل بدانگونه که میدانیم، به پیروزی سپاه امام و شکست دشمنانش انجامید ولی آنچه با شکوهتر بنظر می‌آید، رفتار علی^۱ در این جنگ با مخالفان سیاسی خود بود. زیرا پیش از جنگ مزبور، یاران خویش را از دشمنی و حتی ناسراگویی به مخالفان باز می‌داشت و امیدوار بود که فتنه مزبور از راه صلح و آشتی فرو نشیند و آتش پیکار شعله‌ور نگردد. طبری در تاریخش آورده که علی^۱ در مسیر خود به سوی بصره برای سپاهیانش خطبه خواند و گفت:

(۱) *أنساب الأشراف*، اثر احمد بن یحیی بلادری، جاپ لبنان، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ و نیز ۲۷۴.

يا أيها الناس املکوا أنفسکم، کفوا أیدیکم و ألبستکم عن هؤلاء القوم
فإنهم إخوانکم، و اصبروا على ما يأتيکم، و إیاکم أن تسیقونا فإن
المخصوص غداً من خصم الیوم !

«هان ای مردم، بر خودتان مسلط باشید و دست و زیانتان را از این قوم باز
دارید که ایشان برادران شما هستند و در برابر آنچه (از ایشان) به شما
می‌رسد شکیبایی ورزید و از این بپرهیزید که (در ستیزه‌گری با آنان) از
دستور ما پیشی گیرید زیرا که فردا، کسی محکوم است که امروز، دشمنی
آغاز کند»!

همینکه امام، به سپاه مخالفان رسید و دانست که آتش پیکار بزودی
افروخته خواهد شد، طلحه و زبیر را ندا کرد تا با آنان سخن گوید (و اتمام
حجت نماید). ابن کثیر در کتاب: «البدايه و النهايه» می‌نویسد:

«چون دو سپاه بر مرکب‌ها نشستند و در برابر هم قرار گرفتند، على(۱)،
طلحه و زبیر را فرا خواند تا با آندو سخن گوید، سپس همه گرد یکدیگر
آمدند تا آنجا که گردن اسبابشان در هم رفت! گویند در این هنگام علی به
آندو گفت: می‌بینم که اسباب و مردان و سپاه بسیار فراهم آورده‌اید، آیا هیچ
عذری هم برای روز رستاخیز مهیا داشته‌اید؟ از خدا بترسید و مانند آن زنی
مباشید که رشتة خویش را پس از آنکه به قوت تابید از هم گستت و پاره

(۱) تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۹۶.

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

پاره کرد! آیا من برادر دینی شما نبودم که (ریختن) خون مرا حرام می‌شمردید و من نیز خون شما را حرام می‌شمردم؟ پس چه حادثه‌ای رخداده که خون مرا بر شما حلال کرده است؟ طلحه پاسخ داد: کار را بر عثمان تباہ کردی! علی ۷ این آیه را بخواند که:

(يَوْمَ إِلَيْنَا يُوَفَّى هُمُ الَّذِينَ دَيَّنُوكُمُ الْحَقُّ)

۳ «در آنروز خداوند، سزايشان را هر چه تمامتر می‌دهد.»

سپس گفت: نفرین خد بر قاتلان عثمان باد! ای طلحه آیا همسر رسول خدا ۱۰ را برای جنگ آورده‌ای و همسر خویش را در خانه پنهان داشته‌ای؟! مگر نه آنکه با من (به خلافت) بیعت کرده‌ای؟ طلحه پاسخ داد: با تو در حالی بیعت کردم که شمشیر برگردنم بود! ۱۱ آنگاه علی ۷ روی به زیر نمود و

۱) اشاره به آیه ۹۱، از سوره نحل است که می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَبَّتْ.

۲) آیه ۲۵ از سوره نور.

۳) اشاره به آنستکه: سزای این تهمت را در روز داوری می‌بینی (آیه کریمه درباره تهمت‌زنندگان نازل شده است).

۴) علی ۷، هیچیک از صحابه را بر بیعت با خود مجبور نکرد. ابو جعفر طبری در تاریخ نوشته است که: «(در آغاز بیعت با علی) سعد بن ابی وقاص را بحضور (امام) آوردند و علی ۷ بدو فرمود: بیعت کن. سعد پاسخ داد تا مردم بیعت نکنند، من بیعت نخواهم کرد، به خدا که خطری از سوی من متوجه تو نیست! علی ۷ فرمود: بگذارید برود. آنگاه عبدالله بن عمر را نزد (امام) آوردند و علی ۷ بدو فرمود: بیعت کن. عبدالله نیز پاسخ داد: تا مردم بیعت نکنند، بیعت نخواهم نمود. علی ۷ فرمود:

از او پرسید: تو را چه چیزی به خروج واداشته است؟! زبیر پاسخ داد: تو را در امر خلافت سزاروارتر از خود نمی‌بینم! علی^۱ گفت: آیا به یاد داری که روزی با رسول خدا^m از محل بنی‌غم گذر می‌کردی آنگاه پیامبر نگاهی به من کرد و خندید و تو نیز در روی پیامبر خندیدی و گفتی که: پسر ابوطالب، دست از تکرش برنمی‌دارد! پیامبر در پاسخت گفت: او اهل تکر نیست و تو در آینده به جنگ وی خواهی رفت در حالی که بر او ستم کرده‌ای! زبیر (ناگهان بخود آمد و) گفت: خداوند! آری (بخاطر می‌آورم) و اگر پیش از این به یاد افتاده بود، این راه را نمی‌پیمودم و سوگند به خاطر که هرگز با تو پیکار نخواهم کرد»!

ضامنی بیاور. عبدالله گفت: من ضامنی ندارم! مالک اشتر (به خشم آمده و به امام) گفت بگذار گردنش را بزنم! علی^۱ فرمود: رهایش کنید، خودم ضامن او هستم ...» (تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۲۸) بنابراین، ادعای طلحه در برابر علی^۱ درست نبود و امیرمؤمنان، کسی را به بیعت با خود وادار نفرمود و اگر طلحه از اطرافیان علی (چون مالک اشتر) بیم کرده بود، ترس وی ربطی به امام نداشت. طلحه هم می‌توانست در حضور علی^۱ - همچون سعد و عبدالله - از بیعت خودداری نماید. پس بیعتش او را به اطاعت از امام ملزم می‌داد.)۱(«فَلَمَّا رَكِبَ الْجِيشَانِ وَتَرَأَى الْجَمْعَانِ وَطَلَبَ عَلَى طَلْحَةَ وَالْزَبِيرَ لِيَكُلِّمَهُمَا، فَإِجْتَمَعُوا حَتَّى التَّقَتُ أَعْنَاقُ حَيْوَلَهُمْ، فَيَقَالُ أَنَّهُ قَالَ لَهُمَا: إِنِّي أَرَاكُمَا قَدْ جَمَعْتُمَا خِيلًا وَرِجَالًا وَعَدْدًا وَفَهْلًا أَعْدَتُمْ عَذْرًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَاتَّقِيَا اللَّهَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقْضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اِنْكَاثًا، أَمْ أَكْنَ أَخَاكُمَا فِي دِينِكُمَا؟ تَحْرِمَانِ دَمِيْ وَاحْرَمْ دَمَكُمَا؟ فَهَلْ مِنْ حَدَثٍ أَحْلَ لَكُمَا دَمِيْ؟ فَقَالَ طَلْحَةُ: الْبَيْتُ عَلَى عَثْمَانَ، فَقَالَ عَلَى: يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ، ثُمَّ قَالَ: يَا طَلْحَةَ، أَجْئَتْ بِعِرْسِ رَسُولِ اللَّهِ تَقْابِلَ بِهَا وَخَبَائِ عَرْسِكَ فِي الْبَيْتِ؟ أَبَايَعْتَنِي؟ قَالَ: بَايَعْتَكَ وَالسِّيفُ عَلَى عَنْقِي! وَقَالَ لِلْزَبِيرِ: مَا أَخْرَجْكَ؟ قَالَ: أَنْتَ وَلَا أَرَاكَ بِهَذَا الْأَمْرِ أَوْلَى بِهِ مِنِّي! فَقَالَ لَهُ عَلَى: إِنَّمَا تَذَكَّرُ يَوْمَ مَرْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي بَنِيِّ غَمْ فَنَظَرَ إِلَيْهِ وَضَحَّكَ وَضَحَّكَ إِلَيْهِ، فَقَلَّتْ لَهُ: لَا يَدْعُ ابْنَ ابْنِ طَالِبٍ

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

با وجود این مذاکرات، علی^{۱۷} دانست که فتنه‌گران اجازه نمی‌دهند تا صلح و دوستی برقرار گردد و هر چند طلحه و زبیر از جنگ کناره گیرند، آنان از آشوبگری و جنگ‌افروزی دست بر نمی‌دارند، ناچار بدستاویز دیگری روی آورد به امید آنکه وجودان مخالفان را بیدارکند و از بردارکشی و خونریزی جلوگیری بعمل آورد.

طبری می‌نویسد:

«علی^{۱۸} به یاران خود گفت: کدامیک از شما آماده است تا این مصحف (قرآنی) و آیاتش را بر مخالفان عرضه کند که اگر دستش را جدا سازند، آنرا بدست دیگر گیرد و چون آنست را نیز قطع کنند، مصحف را بدندان گیرد؟ نوجوانی گفت : من! علی^{۱۹} در میان یارانش بگردید و این کار را بر آنها عرضه داشت. اما جز همان جوان، کسی پیشنهادش را نپذیرفت. علی^{۲۰} بدو گفت: این مصحف را بدانها نشان ده و بگو که: این قرآن از آغاز تا انجامش میان ما و شما (داور) است و درباره خونهای ما و خودتان خدا را بیاد آرید. مخالفان، بدان نوجوان که مصحف قرآنی در دست داشت حمله‌ور شدند و دو دستش را قطع کردند و او، مصحف را بدندان گرفت تا سرانجام کشته

زهوه! فقال لك رسول الله ﷺ: إنه ليس بمتمرد، لقتلته و أنت ظالم له! قال الزبير : اللهم نعم، و لونذكرت، ماسرت مسيري هذا و الله لا أقتلك أبدا». (البداية والنهاية ، ج ٤ ، ص ٢٦٢ و ٢٦٣ ضمناً به تاريخ الامم والملوک ، ج ٤ ، ص ٥٠١ و ٥٠٢ و الاخبار الطول دینوری ، ص ١٤٧ و أنساب الاشراف بلاذری ، ص ٢٥١ نیز نگاه کنید).

شد. علی^۱ فرمود: اینک زد و خورد بر شما روا گردید، با ایشان پیکار کنید^۲.

امام، پس از پایان گرفتن جنگ و شکست دشمن، در میان سپاهیان خود فریاد برآورد:

أَلَا لَا تَتَبَعُوا مَدْبِرًا، وَلَا تَجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ، وَلَا تَدْخُلُوا الدُّورًا^۳

«هان ای (پیروزمندان)، فراریان را دنبال مکنید و زخمی را نکشید و به خانه‌ها وارد مشوید»!

ابن کثیر در تاریخش می‌نویسد:

«(پس از جنگ جمل) علی^۱ مدت سه روز در بیرون بصره درنگ کرد آنگاه بیامد و برداشتگان هر دو نماز گزارد بویژه بر قریشیان آنها نماز دیگر خواند.^۳ سپس هر کالایی که از یاران عائشه در لشکرگاه آنان یافت همه را جمع کرد و فرمان داد تا آنها را به مسجد بصره برنده برند تا هر کس (از سپاه

(۱) «فقال علی لاصحابه : أیکم یعرض علیهم هذا المصحف و ما فيه، فإن قطعت يده أخذه بیده الاخری، وإن قطعت أخذه و بأسنانه؟ قال فتی شاب أنا، فطاف على على اصحابه یعرض ذلك علیهم، فلم یقبله إلا ذلك الفتی، فقال له على: اعرض عليهم هذا و قل: هو بیننا و بینکم من أوله إلى آخره، والله في دمائنا و دمائكم. فحمل على الفتی و في يده المصحف فقطعت يداه، فأخذه بأسنانه حتى قبل، فقال على: قد طاب لكم الضراب فقاتلوهם». (تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۰۹) مقایسه کنید با : (أنساب الأشراف، اثر بلاذری، ص ۲۴۰).

(۲) تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۴۹۲ و نیز: الكامل في التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

(۳) زیرا که نسبت خویشاوندی با وی داشتند و تجدید نماز میت، در شرع اسلام مستحب است.

عائشه) چیزی از کالاهای خودشان را شناخت، بیاید و آنرا برگیرد مگر سلاحی که از آن بیتالمال بود و نشان دولتی داشت».^۱

این نمونه‌ای از شیوه برخورد امام با مخالفان خود بود که نشان می‌دهد علی^۲ از چه مقام ارجمندی در اخلاق و تقوی بهره‌ور بوده است. مورخان نوشتند که امام، پس از شکست دشمنانش، در برابر عائشه نیز رفتاری بس پسندیده و کریمانه از خود نشان داد. طبری و ابن اثیر و ابن کثیر روایت کردند که:

امیرمؤمنان علی^۳، پس از آرام شدن اوضاع جنگ، آهنگ ورود به خانه‌ای کرد که عائشه را بدانجا برده بودند. امام در آستانه ورود به منزلگاه عائشه با چند زن مخالف، روپرو شد که بر کشتگان جنگ جمل می‌گریستند. یکی از آنها چون دیده‌اش بر امام افتاد نسبت بدوانی آغاز کرد! علی^۴ سخنان وی را ناشنیده گرفت و به سوی اتاق عائشه رفت و پس از اجازه خواستن، وارد شد و سلام کرد و چند لحظه در آنجا نشست. سپس بیرون آمد و دوباره با همان زن روپرو گردید و بد زبانی‌های وی را شنید اما پاسخی نداد و گذر

۱) «وأقام علي بظاهر البصرة ثلاثة صلی على القتل من الفريقين، وخص قريش بصلة من بينهم، ثم جمع ما وجد لاصحاب عائشة في المعسکر وأمر به أن يحمل إلى مسجد البصرة، فمن عرف شيئاً هو لا ه لهم فليأخذه، إلا سلاحاً كان في الخزان عليه سمة السلطان». (البداية والنهاية، ج ۴، ص ۵۳۸). مقایسه شود با آیجه طبری در (ج ۴، ص ۲۶۷). از تاریخ خود آورده است. از اینجا فقهاء استدلال کرده‌اند که گرفتن غیمت از اهل قبله، مشروع نیست چنانکه ابن‌کثیر هم در تاریخش نوشته است: و قد سأله بعض أصحاب علياً أن يقسم فيهم أموال أصحاب طلحه والزبير فأبى عليهم» (البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۶۷). «يعنى : (پس از جنگ جمل) برخی از یاران علی از وی درخواست کردند که اموال یاران طلحه و زبیر را در میان ایشان تقسیم کند ولی او از این کار خودداری نمود».

کرد. یکی از یارانش که به خشم آمده بود گفت: ای امیرمؤمنان، آیا در برابر این زن سکوت می‌کنی با اینکه می‌شنوی چه می‌گوید؟! امام فرمود: ویحک! إنا أمرنا ان أن نکف عن النساء وهن مشکرات، أفلأ نکف عنهن و هن مسلمات؟!

«وای بر تو (از این اندیشه ناصواب)! بما دستور داده شده که در برابر ناس Zahahای زنان مشرک از پاسخ خودداری ورزیم، آیا در برابر ناس Zahahای زنان مسلمان خاموشی نگیریم؟!»

سپس به محمد بن ابی ابکر و زنانی چند از پیروان خود فرمان داد تا عائشه را با توشة کافی، به مدینه باز گردانند و خود با پسرانش چند میل او را مشایعت کرد و به فرزندانش سفارش فرمود که تا یک روز با وی رهسپار و همراه باشند.^۲

۱) البداية والنهاية، ج ٤، ص ٢٦٨. مقایسه شود با :
تاریخ الامم والملوک، ج ٤، ص ٥٤٠ و : الكامل فی
التاریخ، ج ٣، ص ٢٥٧.
۲) تاریخ الامم والملوک، ج ٤، ص ٥٤٤.

کوفه، پایگاه حکومت علوی

در دوران خلافت علی^۷ به دلیل گستردگی متصرفات اسلامی، لازم بود که امام، دارالخلافه را از مدینه به بینالنهرین منتقل فرماید. زیرا با اینکار، حکومت مرکزی به شام و ایران نزدیکتر می‌شد و نظارت و سلطه بیشتری بر جهان اسلامی پیدا می‌کرد. بهمین جهت علی^۷ پس از جنگ جمل بدین مهم اقدام نمود و پیشنهاد انصار را برای ماندن در مدینه نپذیرفت. دینوری در کتاب «الاخبار الطوال» آورده است که: «چون علی آهنگ رفتن به سوی عراق کرد، بزرگان انصار گرد آمدند و به حضور امام رسیدند. عقبه بن عامر که در غزوه بدر شرکت کرده بود از میان ایشان به سخن در آمد و گفت: ای امیر مؤمنان، ثوابی که بر اثر نماز گزاردن در مسجد رسول خدا^۸ و آمد و شد میان قبر و منبر پیامبر از دست می‌دهی بزرگتر از چیزی است که امید داری از عراق بدست آوری! و اگر برای جنگ با شامیان می‌روی، عمر بن خطاب در میان ما (اهل مدینه) ماندگار شد و سعد بن ابی وقاص با سپاه قادسیه و أبو موسی اشعری با سپاه اهواز به پیکار دشمنان رفتند و او را کفایت کردند و کسی از آن جنگاوران وجود ندارد مگر که همانندش بهمراه تو است و

مردان، به یکدیگر می‌مانند و روزگاران در گردش‌اند! امام، پاسخ داد: اموال و مردان در عراق گرد آمده‌اند و اهل شام به شورش برخاسته‌اند، دوست دارم که بدانجا نزدیک باشم. سپس فرمان حرکت به مردم داد و خود از مدینه بیرون رفت و یارانش نیز با او برفتند^۱. ورود علی^۲ به کوفه (که مصادف با دوشنبه ۱۲ ربیع سال ۳۶ هجری قمری بود) شور و نشاط تازه‌ای در آن منطقه پدید آورد و بزرگان صحابه از مهاجرین و انصار و مسلمانان دیگر، روی بدانجا نهادند و جمعیت کوفه به حدود ۶۵ هزار تن رسید و آن سرزمین، به صورت کانون جدیدی برای نشر فرهنگ اسلامی درآمد. در همین دوران بود که بیشتر خطبه‌های پرشکوه امام در منابر و محافل کوفه به ظهور پیوست و مایه‌ای برای تدوین کتاب عظیم «نهج‌البلاغه» فراهم آمد که در سه قرن و نیم بعد، ابوالحسن شریف رضی به گردآوری آنها همت گماشت^۳. همان کتاب ارجمندی که خاورشناس شهیر فرانسوی لوئی

۱) «ولما هم على بالمسير إلى العراق، اجتمع أشراف الانصار فأقبلوا حتى دخلوا على على، فتكلم عقبة بن عامر و كان بدرية فقال يا أمير المؤمنين إن الذي يفوتك من الصلوة في المسجد رسول الله^m والسعى بين قبره و منبره أعظم مما ترجوا من العراق، فان كنت أنما تسير لحرب الشام فقد اقام عمر فينا و كفاه سعد زحف القادسية و أبوemosى زحف الاهواز و ليس من هؤلاء رجل إلا و مثله معك و الرجال أشباه و الأيام دول! فقال على: إن الاموال و الرجال بالعراق و لاهل الشام و ثبه احب أن تكون قريباً منها. و نادى في الناس بالمسير فخرج و خرج معه الناس.» (الاخبار الطوالي، اثر احمد بن داود دینوری، چاپ قاهره، ص ۱۴۳).

۲) گردآوری «نهج البلاغه» در ماه ربیع سال ۴۰۰ هجری قمری انجام پذیرفته است چنانکه شریف رضی در پایان کتاب می‌نویسد: «و ذلك في رجب سنة أربعينات من الهجرة».

ماسینیون Louis Massignon درباره‌اش می‌گوید: «خطبه‌ها و موعظه‌هایی که در نهج‌البلاغه در بردارد، از برترین دستاوردهای اندیشه اسلامی در طول زمان به شمار می‌رود^۱».

امام برای کوفیان با چنان گیرایی و عظمتی از معارف الهی سخن می‌گفت که برخی از مردم ساده دل می‌پنداشتند که او خدای سبحان را دیده است! چنانکه ذعلب یمنی در مجلسی از علی^۲ پرسید:

هل رأيت ربك يا امير المؤمنين؟

«ای امیر مؤمنان آیا خدایت را دیده‌ای؟».

امام پاسخ داد: **أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟**

«آیا چیزی را که نبینم بندگی می‌کنم؟».

ذعلب گفت : و كيف تراه؟

«چگونه او را می‌بینی؟»

امام پاسخ داد: **لَا ترَاهُ الْعَيْنُ بِمَشَاهِدَةِ الْعَيْنِ، وَلَكِنْ تَدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ!**

«دیدگان او را آشکارا مشاهده نکنند ولی دلها با حقیقت ایمان وی را در می‌یابند»!

(۱) به نقل از : مصادر نهج البلاغه و اسانیده ، تألیف عبد الزهراء الحسینی الخطیب، چاپ نجف، ج ۲ ، ص ۱ .

(۲) نهج البلاغه ، خطبه ۱۷۴ .

در پاره‌ای از خطبه‌های مانده از علی^۱ سخن به نکات بس دقیقی کشیده شده است بگونه‌ای که شارحان نهج‌البلاغه را به شگفتی افکنده مثلاً ابن‌ابی‌الحدید معتلی^۲ در شرح نهج‌البلاغه «أشباح»^۳ می‌نویسد:

در اینجا، جای مثل معروفست که می‌گوید: إذا جاء نهر الله بطل نهر معقل!
يعنى: چون رود خدا بیاید، رود معقل (که در بصره روان است) باطل می‌شود! (بهمین صورت) هنگامی که این سخنان ربانی و واژگان قدسی در میان آیند، فصاحت عرب را باطل می‌گردد^۴!

دانشها و معارفی که از علی^۱ در دوران خلافتش سرزده، مباحث گوناگون و علوم مختلفی را فرا می‌گیرند و به نوع ویژه‌ای از دانستنی‌ها محدود نمی‌شوند. این ابی‌الحدید در «شرح نهج‌البلاغه» نشان می‌دهد که دانشها اسلامی از الهیات و تفسیر و فقه و قضاء و نحو عربی و جز اینها از علی^۱ سرچشم‌گرفته‌اند و سپس در جهان اسلام جریان یافته‌اند^۵. برخی از

(۱) در اینکه مذهب ابی‌الحدید، مذهب اعتزال بوده تردیدی نیست و بر خلاف گمان برخی از نویسنده‌گان عرب، وی را نتون «شیعی» به معنای مشهور دانست. خود وی در یکی از قصائدش خطاب به علی^۱ می‌گوید:
ورأيت دين الاعتزال و أهوى لاجلك كل من ينتسب!

(العلويات السبع ۱۶ و ۱۷).

۲)

خطبه شماره ۸۷ از نهج‌البلاغه عبده.

(۳) «هذا موضع المثل : إذا جاء نهر الله بطل نهر معقل! إذا جاء هذا الكلام الرباني و اللفظ القدسى بطلت فصاحة العرب» (شرح نهج‌البلاغه، اثر ابن ابی‌الحدید، چاپ مصر، ج ۶، ص ۴۲۵).

(۴) به شرح نهج‌البلاغه، اثر ابن ابی‌الحدید، چاپ مصر، ج ۱، ص ۱۷ تا ۲۰ نگاه کنید.

محققان پنداشته‌اند که چون علی در دوران خلافت خود سرگرم نبرد با مخالفان بوده، به «امور آموزشی» اهتمام نداشته است^۱! این نویسنده‌گان، گویی به منابع تاریخی نگاه نکرده‌اند تا ملاحظه کنند که راویان آثار، خطبه‌های بسیار از امام گزارش نموده‌اند که علی آنها را بهنگام زمامداری خود در کوفه و دیگر نواحی القاء کرده است. بعلاوه، گویی نمی‌دانند که در سنت اسلامی، جنگ و جهاد هرگز امام مسلمین را از آموزش مردم باز نمی‌دارد، مگر در قرآن کریم نخوانده‌اند که:

(وَمَا كَارَبَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ

كُلِّ فِرَقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الْدِينِ وَلَيُنذِرُوا

قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) (التوبه: ۱۲۲)

«همه مؤمنان نتوانند که برای پیکار کوچ کنند^۲ پس چرا از دسته مؤمنان، گروهی راه پیکار نمی‌سپرند تا (ضمناً) در دین خدا به

(۱) چنانکه استاد محمود مصطفی مصري در کتاب: «الادب العربي و تاريخه» ج ۱، ص ۹۱، چاپ قاهره می‌نویسد: «ولكن عليا كان مشغولاً بالسياسة و الحروب فلم يجلس للتعليم»!

(۲) این آیه از سوره توبه، در سیاق آیات جنگ آمده است و واژه «نفر» در خلال آن، به «کوچیدن برای پیکار» اشاره دارد نه مسافرت عادی. مفسران قرآن هم بر همین قول رفته‌اند (بعنوان نمونه، به تفسیر جامع البیان اثر طبری و مجمع البیان اثر طبرسی، ذیل آیه نگاه کنید) کاربرد واژه «نفر» در سوره مذبور نیز بر این معنی گواه است چنانکه

تفقّه پردازند و چون به سوی قومشان بازگشتند، آنها را هشدار دهند شاید که ایشان (از نافرمانی) بپرهیزنند.»

برنامه اصلی امام چنانکه پیش از این یاد کردیم، تنظیم معیشت مسلمانان و تعلیم ایشان و همچنین اجرای عدالت در میان آنها بود و علی هیچگاه از این سه هدف اساسی غافل نماند.

می‌فرماید: (أَنفِرُوا خَفَافًا وَثِقَالًا وَجَهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ...) (الْتَّوْبَةُ : ۴۱) یا می‌فرماید: (يَتَأْيِهَا الَّذِينَ ءامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَثَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ) (الْتَّوْبَةُ :

(۳۸)

ستیز امیرمؤمنان با عُلَاه^۱

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که پس از پیروزی علی^۲ در جنگ بصره (یا جمل)، اندیشه‌های برخی از مردم درباره امام تغییر کرد و گروهی از افراد و قبائل عرب که از یاری امیرمؤمنان در آن جنگ سر باز زده بودند، برای پوزش خواهی بحضورش رسیدند. نصر بن مزاحم از قول محمدبن مخفف آورده است که وی گفت:

«هنگامی که علی^۲ (پیروزمندانه) در شهر بصره وارد شد، من که تازه به سال بلوغ رسیده بودم، با پدرم بدیدارش رفتم. در آن هنگام مردانی چند را

۱) ممقانی در «مقباس الهدایة» می‌نویسد: «والمشهور أن الغلة هم الذين يقولون في أهل البيت ما لا يلتزمون أهل البيت بثبوت تلك المرتبة لهم كمن يدعى فيهم النبوة - كالبيزنطيية - و الإلهية - كالنصرية والعليلوية والمخمسة ونحوهم - مأخذ من الغلو بمعنى التجاوز عن الحد» (مقباس الهدایة فی علم الدرایة ، چاپ سنگی، ص ۸۸). یعنی : «مشهور آنستکه غلاوة کسانی هستند که درباره خاندان پیامبر^م چیزهایی می‌گویند که خود آنان برای خودشان، بدان مراتب قائل نبودند! همچون گروهی که درباره آنان، ادعای نبوت می‌کنند - مانند بزیعیه - یا ادعای الوهیت در حق آنها دارند - مانند نصیریه و علیا ویه و محسمه و امثال ایشان - و واژه غلاوة از غلو بمعنای درگشتن از اندازه گرفته شده است ...

در برابر ش دیدم که (امام) آنها را توبیخ می‌کرد و می‌گفت: چه چیز شما را که بزرگان قومتان هستید واداشت که در یاری من درنگ کنید؟ به خدا سوگند اگر اینکارتان از سستی عقیده و کوتاهی بینی بود که شما تباہ شده‌اید و اگر از شک در فضل من و تردید در پشتیبانیم سرزد که شما مخالف من بشمار می‌آید! آنها می‌گفتند: ای امیرالمؤمنان اینچنین نیست، ما فرمانبردار توایم و با دشمنت در جنگیم. آنگاه همگی عذرخواهی نمودند، و کسانی از آنان عذرشان را (بتصريح) یاد کردند، برخی بیماری را بهانه آوردند و بعضی از نبودنشان در وقت جنگ سخن گفتند ...!

همینکه امام به کوفه رسپار شد، چنانکه پیش از این آوردیم، مسلمانان از نواحی دور و نزدیک به سوی کوفه حرکت کردند. بسیاری از ایشان «نو‌مسلمان» بودند و به دیده اعجاب و تحسین به پیروان اسلام می‌نگریستند، چرا که آنها توفیق یافته بودند در مدت کوتاهی به فتوحات بزرگی دست یابند و جهان را پر از غوغای کنند. این نو مسلمانان، چون به رهبران جامعه اسلامی می‌نگریستند، آنها را همانند پادشاهان و فرمانروایان گذشته نمی‌دیدند، مخصوصاً از زهد و پارسايی و حکمت و عدالت علی^{۱۰}، سخن در شگفتی فرو رفته بودند. این بود که به مبالغه و غلو درباره امیرالمؤمنان

(۱۰) «قال دخلت مع أبي علىٰ حين قدم من البصرة و هو عام بلغت الحلم، فإذا بين يديه رجال يؤتبهم ويقول لهم : ما ابطأكم عنى وأنتم أشرف قومكم؟ و الله لئن كان من ضعف النية وتقصير البصيرة، انكم لبور. و الله لئن كان في شك من فضلي ومظاهره علىٰ، انكم لعدو، قالوا: حاش الله يا اميرالمؤمنين، نحن سلمك و حرب عدوک. ثم اعتذر القوم فمنهم من ذكر عذر و منهم من اعتذر بمرض ومنهم من ذكر غيبة ... (وقدمة صفین، ص ۷ و ۸).

گراییدند بویژه که برخی از ایشان، اندیشه‌های غلوامیزی را از مذاهب پیشین، بهمراه داشتند و آنها را با شخصیت امام تطبیق می‌کردند. ابو عمرو کشی که از رجالنویسان قدیم شیعه بشمار می‌رود، در کتابش آورده است: «هنگامی که علی^۱ نزد همسرش ام عمرو از قبیله عنزه، بود، ناگهان (خادمش) قنبر آمد و گفت که ده تن بر در ایستاده‌اند و چنین می‌پندارند که تو خداوندگار ایشان هستی! (امام) فرمود: آنها را به درون خانه بیاور. همگی بر علی وارد شدند. (امام) از آنان پرسید: شما چه می‌گویید؟ پاسخ دادند: می‌گوییم که تو خداوندگار ما هستی! و تو همان کسی که ما را آفریده‌ای و به ما روزی می‌دهی! (امام) گفت: وای بر شما باد، از این سخن باز ایستید، من آفریده‌ای همچون شما هستم. اما آنها از سخن‌شان دست برنداشتند و همان ادعا را تکرار کردند. آنگاه علی^۱ ایشان را در آتش افکند^۲.

از گزارش ضعیفی که کشی در جای دیگر از کتابش آورده است معلوم می‌شود که غالیان در آنروزگار، بیشتر از سیاهپوستان «زُطّ»^۳ بودند و پس از جنگ بصره به حضور علی رسیدند.^۴

(۱) «بینما على^۱ عند امرأة له من عنزة وهي ام عمرو، إذا أتاه قنبر فقال له إن عشرة نفر بالباب يزعمون انك ربهم! قال إدخلهم. قال فدخلوا عليه، فقال لهم ما تقولون؟ فقالوا: نقول انك ربنا و انت الذى خلقتنا وأنت الذى ترزقنا! فقال لهم: و يلكم لا تفعلوا، انما انا مخلوق مثلكم، فأبوا و أعادوا عليه ... فقدفهم فى النار». (اختيار معرفة الرجال، اثر ابو عمرو کشی، چاپ مشهد، ص ۷۲ و ۳۰۸).

(۲) در لسان العرب اثر ابن منظور آمده که : زط، نام گروهی از سیاهان سند بوده است: (الزط بالضم والتتشدید: قوم أسود من السند ...)

ما اگر بر این گزارش‌ها اعتماد نکنیم، از آثار فراوانی که درباره مخالفت امام با غلات آمده، نمی‌توانیم روی گردانیم و همین آثار بر حضور چنین اشخاصی در عصر امام، می‌توانند دلالت داشته باشند. چنانکه به عنوان نمونه از علیٰ مؤثر است که گفت:

نحن النمرق الوسطى، بها يلحق التالى وإليها يرجع الغالى^٢

«ما تکیه‌گاه میانه‌ایم، آنکس که واپس مانده است بما می‌پیوندد و آنکس که زیاده‌روی نموده (به غلو افتاد) بما بازمی‌گردد».

هلك فى رجلان، محب غال و مبغض قال.^٣

«دو مرد درباره من به هلاکت افتاده‌اند، دوستی که از اندازه در می‌گذرد (غلو می‌کند) و دشمنی که خصومت می‌ورزد». و نیز گفت:

سيهلک فى صنفان، محب مفرط يذهب به الحب الى غير الحق و
مبغض مفرط يذهب به البغض الى غير الحق و خير الناس فى حالاً النمط
الاوست.^٤

١) «إن علياً لما فرغ من قتال أهل البصرة، أتاه سبعون رجلاً من الزط ...
(اختيار معرفة الرجال، ص ١٠٩)».

٢) نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ١٠٩. مقایسه شود با : العقد الفريد، اثر ابن عبدربه، ج ٢، ص ٣٠٧ و الاشتقاد، اثر ابن درید، ص ٤٦٢.

٣) نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ٤٩٦. مقایسه شود با : عيون الاخبار، اثر ابن قتيبة، ج ١، ص ٣٢٦ و تاريخ يعقوبی، ج ٢، ص ١٥٢.

٤) نهج البلاغه، خطبه شماره ١٢٣.

«دو دسته بخاطر من هلاک خواهند شد، دوستی که زیاده روی کند و محبتش او را به ناحق کشاند. و دشمنی که تجاوزگر باشد و دشمنیش او را به ناحق کشاند و احوال مردمی در حق من نیکو است که گروه میانه رو باشد».

و نیز گفت:

هلک فی رجلان، محب مفرط و باحت مفتر.^۱

«دو مرد درباره من به هلاکت افتاده‌اند، دوستی که زیاده روی می‌کند و بهتان‌زننده‌ای که دروغ می‌بنند». و نیز به کسب که در ستایش وی مبالغه نمود (و در باطن، با امام مخالف بود)، گفت:

أنا دون ماتقول، و فوق ما نفسك!^۲

«من کمتر از آنم که می‌گویی و بالاتر از آنم که در دل داری». و نیز هنگامی که گروهی، امام را پیش رویش ستودند، گفت:
اللهم إنك أعلم بي من نفسي، و أنا أعلم بنفسي منهم، اللهم اجعلنا خيراً مما يظنوون و اغفر لنا ما لا نعلمون.^۳

۱) نهج البلاغه، کملات قصار، شماره ۴۶۹. مقایسه شود با تحف العقول، اثر ابن شعبه، ص ۲۱۶ و جمهرة الامثال، اثر ابو هلال عسکری، ج ۱، ص ۹۴۱۹۵.

۲) نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۸۳. مقایسه شود با : البيان و التبيين، اثر جاحظ، ج ۱، ص ۱۷۹ و ج ۲، ص ۲۲۰ و انساب الاشراف، اثر بلاذری، ص ۱۸۸.

۳) نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۰۰. مقایسه شود با انساب الاشراف، اثر بلاذری، ص ۱۸۸.

«خداوندا تو بهتر از من، مرا می‌شناسی و من نیز خود را بهتر از آنها می‌شناسم. خدایا ما را برتر از آن کن که ایشان می‌پندارند و آنچه را که درباره ما نمی‌دانند بیامرز».

و همچنین به کسی که پیاده در رکابش راه می‌آمد، گفت:

إرْجِعْ فَانْ مَشِى مُثْلِكَ مَعْ مُثْلِي فِتْنَةَ الْلَّوَالِي وَ مَذْلَةَ الْمُؤْمِنِ.^۱

«باز گرد، که پیاده آمدن کسی چون تو با کسی چون من، مایه تکبر حکمران و موجب خواری مؤمن می‌شود»!

و به دیگری که درباره‌اش به شناگری پرداخت، در حضور سپاهیان خود گفت:

إِنْ مَنْ حَقْ مِنْ عَظَمْ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَ جَلْ مَوْضِعِهِ فِي قَلْبِهِ أَنْ
يَصْغِرْ عَنْهُ - لِعَظْمِ ذَلِكَ - كُلَّ مَا سَواه.^۲

«کسی که شکوه خداوند در روانش با عظمت آمیخته و مقام او در دلش بزرگ آمده، سزاوار است که بخاطر این بزرگی، هر چه جز خدا باشد در نظرش کوچک آید».

این قبیل آثار – که در مأخذ تاریخی فراوان یافت می‌شوند – نمایشگر آنند که در دوران فرمانروایی و پیروزی علی^۱، برخی از مدعيان دوستی امام در کوفه و بصره، به غلو و افراط گراییده بودند و امیر المؤمنان نیز از ستیز و

۱) نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۳۲۲. مقایسه شود با وقعة صفين، اثر نصر بن مزاحم، ص ۵۳۱.

۲) نهج البلاغه، خطبه شماره ۲۱۱. مقایسه شود با روضة الكافی، ص ۳۵۲.

مخالفت با آنان کوتاهی نمی‌ورزید و اندیشه‌های نادرست ایشان را – که ممکن بود، عقاید توحیدی مسلمانان را به خاطر افکند – تخطیه می‌نمود و آنرا از زمرة طرفداران و پیروان حقیقی خود نمی‌شمرد چنانکه ابو جعفر طبری در تاریخش آورده است که امام در حضور جمعی برخاست و خطبه خواند و در خلال آن فرمود:

ألا و إن هذه الامه ستفترق على ثلاث و سبعين فرقه شرعا فرقه
تنتحلنى ولا تعمل بعملى! فقد أدركتم ورأيتم فالزموا دينكم و اهدوا بهدى
نبيكم و اتبعوا سنته واعرضوا ما أشكل عليكم على القرآن، فما عرفه
القرآن فالزموه و ما أنكره فردوده، و ارضعوا بالله جل و عز ربا و بالإسلام
دينا وبمحمد ﷺ نبيا و بالقرآن حكما وإماما.^۱

«بدانید که این امت ۷۳ فرقه خواهد شد و بدترین آنها فرقه‌ایست که خود را به من منسوب می‌دارد ولی عمل مرا بجای نمی‌آورد، امام شما (آنچه را لازم بود) دریافتید و دیدید، پس به دین خودتان پای‌بند باشید و از رهبری پیامبرتان ﷺ بهره گیرید و از سنت او پیروی کنید و هر چه بر شما دشوار آمد، آنرا بر قرآن عرضه دارید و هر چه را که قرآن شناخت (تصدیق کرد) پای‌بند آن باشید و هر چه را انکار نمود، رد کنید. و خشنود از آن باشید که خدای عزوجل پروردگارتان و اسلام آئیتان و محمد پیامبرتان و قرآن، داور و پیشوایتان است».

(۱) تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۷۹ و البداية و النهاية ج ۷، ص ۲۵۶.

شگفت آنکه آثار تاریخی گواهی می‌دهند که پس از عزیمت امام به نبرد
صفین و توقف جنگ مزبور، باز هم دشمنی و مخالفت با امیرمؤمنان از سوی
دوستان نادان، آغاز شد و سرانجام به شهادت امام پیوست!

حرکت از کوفه به سوی صفین

علی^۷ پس از آنکه مدت کوتاهی در کوفه اقامت گزید، مسلمانان را برای رویارویی، با معاویه بن ابی سفیان بسیج فرمود. معاویه که کشته شدن خلیفه سوم را بهانه نافرمانی خود از مرکزی قرار داد^۱، در حقیقت دلداده امارت و شیفتة فرمانروایی بود و به هیچوجه نمی‌خواست حکومت شام را از دست بدهد. از اینزو در گرماگرم جنگ صفین – چنانکه نصر بن مزاحم آورده است – به علی^۷ پیشنهاد که در واقع، تجزیه سرزمین اسلامی را در برداشت، هرگز به نزد علی^۷ پذیرفته نیافتاد و با پاسخ استوار و قاطع او روبرو شد. نصر بن مزاحم در کتاب قدیمی: «وقعه صفین» می‌نویسد: معاویه بن ابی

۱) علی^۷ ضمن یکی از نامه‌های خود به معاویه در اینباره نوشته است: «و اما قولک: ادفع إلينا قتلة عثمان! فما أنت و عثمان؟ إنما أنت رجل من بنى أمية و بنو عثمان أولى بذلك منك، فإن زعمت أنك أقوى على دم أبيهم منهم فادخل في طاعتي ثم حاكم القوم إلى أحملك و اياهم على المحجة» (وقدمة صفين، ص ۵۸). «آنچه گفته ای که: قاتلان عثمان را بما سپار! تو را با عثمان چکار؟ تو مردی از بنی امیه هستی و پسران عثمان از تو بدينکار سزاوارترند. پس اگر پنداشته ای که بر خونخواهی پدرشان از آنان نیرومندتری، نخست اطاعت مرا (که خلیفه مبوسط الید هستم) بپذیر و سپس با قاتلان عثمان برای محاکمه نزد من آی تا تو و ایشان را بر طریق عدالت وادارم».

سفیان نامه‌ای برای علی^۱ نگاشت و آنرا بدست مردی از سکاپس سپرد که او را عبدالله عقبه می‌نامیدند و از پیکهای عراقیان بود. معاویه در نامه خود چنین آورد:

«اما بعد، من گمان می‌کنم اگر تو پیش از این می‌دانسته‌ای (و ما نیز می‌دانستیم) که جنگ، کار ما و تو را بدینجا می‌کشد که اینکه شاهد آن هستیم هرگز به پیکار با یکدیگر برنمی‌خاستیم. و هر چند ما اختیار خرد و اندیشه خود را از دست دادیم ولی آنقدر عقل و ادراک برایمان مانده که از آنچه گذشته است پشیمان شویم و به اصلاح آنچه باقیمانده بکوشیم. و من پیش از این شام را از تو خواسته بودم بدین شرط که فرمانبرداری و بیعت تو بر من لازم نباشد و تو از پذیرفتن این پیشنهاد سرباز زدی ولی خداوند، آنچه را که تو از دادنش دریغ ورزیدی بمن بخشد و من امروز تو را به همان چیزی می‌خوانم که دیروز بدان خوانده بودم. من از ماندن در دنیا امیدی ندارم مگر همان امیدی که تو داری، و از مرگ بیمناک نیستم جز به همان گونه که تو بیمناک هستی، به خدا که سوگند که سپاهیان کاهش یافتند و مردان از بین رفتند و ما فرزندان عبده مناف بر یکدیگر برتری نداریم مگر فضیلتی که در سایه آن هیچ عزیزی، ذلیل نشود و هیچ آزادی به اسارت و برده‌گی نیافتد و السلام ...»^۱

۱) «اما بعد، فانی أظنك أن لو علمت أن الحرب تبلغ بنا وبك ما بلغت و علمنا، لم يجناها بعضنا على بعض وإنما وإن كنا قد غلبنا على عقولنا فقد بقى لنا ما ننذر على الالزمني لك طاعة و لابيعة فأبى ذلك على فأعطانى الله ما منعت و أنا أدعوك اليوم إلى ما دعوتكم إليه أمس فانى لا أرجوا من البقاء إلا ما ترجوا و لا أخلف من الموت إلا

امام، هنگامی که نامه معاویه را خواند، گفت: شگفتا از معاویه و نامه‌اش! سپس کاتب خود عبیدالله بن ابی رافع را فرا خواند و دستور داد تا در پاسخ معاویه بنویسد:

«اما بعد، نامه‌ات به من رسید. نوشته بودی : اگر می‌دانستی و می‌دانستیم که جنگ، کار ما و تو را بدینجا می‌کشد به پیکار با یکدیگر برنمی‌خاستیم و از این جنگ فاصله می‌گرفتیم. من اگر هفتاد بار برای خدا کشته شوم و سپس زنده گردم هرگز از سرسختی بخاطر خدا و جهاد با دشمنان او دست بر نمی‌دارم. اما اینکه گفته‌ای: آنقدر عقل و ادراک برایمان مانده از آنچه گذشته است پشیمان شویم. من نه از عقل و ادراک چیزی کاسته‌ام و نه از کارم پشیمان شده‌ام. اما اینکه: شام را می‌خواسته‌ای. من امروز چیزی را به تو نمی‌دهم که دیرور نداده‌ام. اما اینکه: در بیم و امید ما را برابر شمرده‌ای. تو در شک، از من در یقین محکمتر نیستی و شامیان در حرص بر دنیا، آزمندتر از عراقیان در حرص بر آخرت نیستند. اما اینکه گفته‌ای: ما فرزندان عبدمناف بر یکدیگر برتری نداریم. بجان خودم سوگند که هر چند ما فرزندان یک پدر هستیم ولی امیه مانند هاشم نبود و حرب به عبدالملک نمی‌ماند و ابوسفیان به أبوطالب شباهت نداشت و مهاجر همچون آزاد شده، نیست و حقدار با باطل‌گو برابر نباشد و علاوه بر اینها، فضیلت پیامبری در دست ما (بنی

ما تخلف و قد و الله رقت الاجناد و ذهبت الرجال ونحن بنو عبد مناف ليس لبعضنا على بعض فضل إلا فضل لا يستدل به العزيز ولا يسترق حر به والسلام». (وقعة صفين، اثر نصر بن مزاحم منقرى، چاپ قاهره، ص ۴۷۰ و ۴۷۱).

هاشم) است (نه در بنی امیه) که بدان، عزیز را خوار می‌داریم و خوار را عزیز می‌کنیم. والسلام».^۱

معاویه برای آنکه حکومت شام را از دست ندهد در جنگی وارد شد که به اعتراف خودش گمان نمی‌کرد که آنهمه آسیب و زیان به مردم داشته باشد ولی دلبستگی به قدرت، چنان او را مجدوب ساخته بود که هیچگاه و در هیچ شرایطی نخواست از سرکشی‌های خود باز ایستاد و تسلیم حق شود. نه تنها دلائل نیرومند علی او را قانع نکرد بلکه کشته شدن عماری یاسر بدست سپاهیانش نیز او را از خواب گران بیدار نساخت با اینکه پیامبر خدام درباره عمار به صراحة پیش‌بینی نموده و بدو گفته بود: **تقتلک الفئة الباغية**^۲ (تو را

۱) «واما بعد، فقد جائني كتابك تذكر: أنك لوعلمت و علمنا أن الحرب تبلغ بنا وبك وما بلغت لم يجناها ببعضنا على بعض فإنما و ايماك منها في غاية لم تبلغها. وإنى لو قتلت في ذات الله وحبيبت ثم قتلت ثم حبب سبعين مرة فلم ارجع عن الشدة في ذات الله و الجهاد لأعداء الله. و اما قولك : انه قدبقى من عقولنا ما ناندم به على مامضي. فإنى ما نقصت عقلى و لاندمت على فعلى. فاما طلبك الشام فإنى لم أكن لأعطيك اليوم ما منعتك أمس. و اما استواعنا في الخوف والرجاء، فإنى لست أمضى على الشك منى على اليقين و ليس أهل الشام بالحرص على الدنيا من أهل العراق على الآخرة. و اما قولك: انا بنو عبد مناف ليس ليبعضنا على بعض فضل. فلعمرى اانا بنو اب واحد ولكن ليس امية كهاشم ولا حرب كعبدالمطلب ولا ابوسفيان كأبى طالب ولا المهاجر كالطليق ولا الحق كالمبطل و فى أيدينا بعد فضل النبوة التى أذل بنا بها العزيز و أعززنا بها الذليل والسلام». (وقعة صفين، ص ۴۷۱). مقاييسه شود با : نهج البلاغه، نامه شماره ۱۷).

۲) این حدیث از جمله احادیث معتبر و مشهور شمرده می‌شود و در کتب گوناگون از سیره و مغازی و تاریخ و حدیث با اسناد متعدد گزارش شده است. ابن حجر عسقلانی در کتاب: الاصابة في تمييز الصاحبة (ج ۲، ص ۵۱۲) آنرا از احادیث «متواتر» به شمار آورده که در صدور آنها تردید نیست.

گروه ستمگری خواهند کشت!). بدیهی است علی که از گذشته‌های دور معاویه را می‌شناخت، هرگز نمی‌توانست با وی کنار آید و رضایت دهد که پسر ابوسفیان، ولایت شام را بر عهده گیرد. از اینرو یارانش را فرمان داد تا آهنگ شام کنند. پیش از آنکه سپاه امیر مؤمنان از کوفه بیرون رود گروهی از یاران عبدالله بن مسعود (صحابی مشهور) بحضور امام رسیدند و اجازه خواستندتا با سپاه وی همراه باشند ولی در جنگ دخالت نکنند تا حق و باطل به روشنی بر آنها معلوم گردد و سپس به یاری اهل حق بستابند و امام^۱ از سر بزرگواری و وسعت نظر، بدانان رخصت داد.

نصرین مزاحم می‌نویسد:

«آنها (به امیر مؤمنان) گفتند: ما بهمراه تو (از کوفه) بیرون می‌آییم ولی در لشکرگاهتان وارد نمی‌شویم و اردوبی جداگانه می‌زنیم تا در کار شامیان بنگریم. آنگاه هر دسته‌ای را دیدیم که می‌خواهد به کاری پردازد که بر او و روانیست یا ستمی از وی سرزد، بر ضد آندسته وارد پیکار می‌شویم. علی به آنان گفت : آفرین بر شما باد، خوش آمدید! اینست راه فهم دین و آگاهی از سنت، کسی که بدینکار راضی نشود ستمگر و خائن است^۲!

بدینگونه اما نشان داد که در اسلام، تا چه اندازه برای اهل پژوهش و انصاف، راه تحقیق باز است.

۱) «(أن اصحاب عبدالله بن مسعود أتوا ...) فقالوا له: إننا نخرج معكم ولاننزل عسكركم و نعسكر على حدة حتى ننظر في أمركم و أمر أهل الشام، فمن رأيناه أراد ما لا يحل له، أو بدا منه بغي، كنا عليه. فقال على: مرحباً أهلاً، هذا هو الفقه في الدين والعلم بالسنة، من لم يرض بهذا فهو جائز خائن». (وقدمة صفين، ص ۱۱۵).

در همین هنگام، گروه دیگری ازیاران ابن مسعود که ۴۰۰ مرد بودند بهمراه ربع بن خثیم بحضور امام آمدند و گفتند:

«ای امیرمؤمنان ما درباره این جنگ (داخلی) دچار شک و تردید هستیم هر چند از برتری و فضل تو آگاهی داریم و ما و تو و دیگر مسلمانان بی نیاز نیستیم از اینکه کسانی باشند که با دشمن (خارجی) بجنگند پس (درخواست داریم) که ما را به برخی از مرزهای مسلمانان بگماری تا در آن منطقه بمانیم و در دفاع از اهالی آنجا، پیکار کنیم. علی (پیشنهاد این گروه را نیز پذیرفت) و ربع بن خثیم را (با همراهانش) به مرز ری فرستاد». ^۱

سپس دستور حرکت داد و سپاه امیرمؤمنان در بیرون شهر کوفه در محلی بنام نخلیه به تدریج گرد آمدند و آنجا را لشکرگاه خود قرار دادند. در نخلیه، گروهها و قبائل گوناگون به امام پیوستند و عبدالله بن عباس نیز از بصره به سپاهی گران به حضور امام رسید و پس از تعیین فرماندهان هر لشکر، در مسیر بین النهرين به سوی شام روانه شدند. در آستانه حرکت سپاه، علی سفارشنامه‌هایی برای فرماندهان و سربازان خود نوشت که از کمال تقوی و دقیقی حکایت می‌کند. در یکی از این سفارشنامه‌ها آمده است :

(۱) «وأتا آخرون من أصحاب عبدالله بن مسعود، فيهم ربيع بن خثيم و هم يؤمن بأربعمائة رجل فقالوا: يا امير المؤمنينانا شكنا فى هذا القتال على معرفتنا بفضلك و لاغناء بنا ولا يابك ولا المسلمين عمن يقاتل العدو، فولنا بعض التغور نكون به ثم نقاتل عن أهل. فوجهه على ثغر الرى.» (وقعة صفين، ص ۱۱۵) مقاييسه شود بما : (الأخبار الطوال، ص ۱۶۵).

فاعزلوا الناس عن الظلم و العداون وخذوا على أيدي سفهائكم و
احترسوا أن تعملوا أعمالاً لا يرضي الله بها عنا.^۱

«ای فرماندهان سپاه! مردم را (در طی راه) از ستمگری و تجاوز به دیگران باز دارید و جلوی دست نادانان خود را بگیرید و مراقب باشید کارهایی از شما سر نزنند که خداوند بدانها از ما ناخشنود شود».

بنابه گزارش نصر بن مزاحم، امام، پیشووان سپاهش را از نخیله حرکت داد و بدانها سفارش نمود تا از فرات فاصله نگیرند و خود در روز چهارشنبه پنجم شوال (سال سی و شش هجری) با بقیة سپاهیانش از نخیله بیرون آمد و همچنان راه سپرد تا به دیر أبو موسی – در دو فرسنگی کوفه – رسید. در آنجا نماز عصر گزارد و سپس راه را ادامه داد تا به کنار رود نرس فرود آمد (که از فرات جدا می‌شود و نرسی، پسر بهرام آنرا حفر کرده بود)، در آنجا نماز مغرب را بجای آورد و شب را نیز در همان محل درنگ کرد و سپیده دم، پس از نماز بامداد دوباره حرکت آغاز نمود تا به قبین رسید که در آن ناحیه، کنیسه یا پرستشگاهی از آن یهودیان بود. امام، راه خود را ادامه داد و گام در سرزمین بابل نهاد و از دیر کعب گذر کرد و شب را در سبات خفت. در سبات دهقانان محلی بحضورش رسیدند و پیشنهاد نمودند که برای او و همراهانش غذا فراهم سازند. امام پیشنهاد آنرا نپذیرفت و گفت: لیس ذک لنا عليکم^۲ «تهیه غذای ما، بر عهده شما نیست» و بدینصورت نشان داد که

(۱) وقع صفين، ص ۱۲۵.
(۲) وقعة صفين، ص ۱۳۶.

کمترین تحمیل بر رعیتش را نمی‌پسندد. سپس از ساباط گذشت و به شهر بهرسیر رسید و از آنجا به مدائن رفت و مردم مدائن را به شرکت در سپاه خود فرا خواند، آنان نیز به دعوت امام پاسخ گفتند و گروهی از ایشان بدو پیوستند. آنگاه عزم آنبار نمود و دهقانهای آنبار به استقبالش شتافتند و چون او را دیدند از اسبهای خود پیاده شدند و در رکابش دویدن آغاز کردند! امام، از رفتن، باز ایستاد و به آنها فرمود: «پس این چهارپایان که با خود آورده‌اید برای چیست، چرا بر آنان سوار نمی‌شوید؟ و از اینکار چه قصدی دارید؟» آنها گفتند: «اینکار، رسم و خوی ما است که بدینوسیله فرمانداران خود را بزرگ می‌داریم! اما این اسبها را به پیشگاه تو هدیه آورده‌ایم. بعلاوه، برای تو و مسلمانان، غذایی نیز ساخته‌ایم و همچنین برای چهارپایانتان علوفة بسیار فراهم کرده‌ایم». امام، گفت: «درباره اینکار که پنداشته‌اید رسم و خوی شما است و از اینراه فرماندهان خود را بزرگ می‌دارید، باید بگوییم که بخدا فرمانروایانتان از این دویدن هیچ سودی نمی‌برند و تنها، شما خود و پیکرتان را رنجه می‌کنید، بنابراین، آنرا هرگز تکرار مکنید. اما چهارپایانتان، اگر مایل باشید که ما آنها را از شما بپذیریم و به حساب خراجی که باید بدهید بگذاریم، در اینصورت، آنها را می‌پذیریم. و اما غذایی که فراهم ساخته‌اید، ما خوش نداریم از اموال شما چیزی بخوری مگر آنکه بهایش را بپردازیم».^۱

۱) «أَمَا هَذَا الَّذِي زَعْمَتْ أَنَّكُمْ خَلْقٌ تَعْظَمُونَ بِهِ الْأَمْرَاءُ، فَوَاللَّهِ مَا يَنْفَعُ هَذَا، الْأَمْرَاءُ وَ انْكُمْ لَنْشَقُونَ بِهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ أَبْدَانِكُمْ فَلَا تَعْوِدُوا لَهُ. وَ امَا دُوَابَكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ أَحَبَبْتُمْ أَنْ تَأْخُذُوهَا مِنْكُمْ فَنَحْسِبُهُمْ مِنْ خَرَاجِكُمْ، أَخْذُنَا مِنْكُمْ. وَ امَا طَعَامَكُمُ الَّذِي صَنَعْتُمْ لَنَا فَإِنَا نَكْرُهُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْ أَمْوَالِكُمْ شَيْئاً إِلَّا بِثَمَنٍ». (وقعة صفين، ص ۱۴۴).

دهقانان انبار گفتند: (شما غذا را بخورید) ما قیمت آنرا معین خواهیم کرد و سپس بهایش را می‌پذیریم. امام تأملی نموده و فرمود: إذا لاتقدرون قيمته، نحن نكتفى بما دونه!^۱ «در آنصورت، شما (پاس ما می‌دارید و برای غذایتان) بهای درستی معین نخواهید کرد، از اینرو ما به غذای ساده‌تر خود بسنده می‌کنیم.»!

سپس امام، از آنجا گذر کرد و به جزیره وارد شد و قبیله بنی‌تغلب به پیشوازش آمدند. قبیله مزبور مسیحی بودند و در روزگار رسول خدا^۲ با پیامبر اکرم پیمان بسته بودند که از آیین خویش روی نگردنند ولی فرزندانشان را هم به پذیرش مسیحیت وادار نکنند. امام از آنکه شنید آنان به پیمان خود وفادار نمانده‌اند به خشم آمد ولی چون مسلمانان بسیاری در میان آن قبیله یافت، آرام و خرسند شد و به سوی رَفَّه حرکت کرد. اهالی رقه، بر اثر تبلیغات معاویه، فریب خورده بودند و از او هواخواهی می‌نمودند. از اینرو دروازه‌های رقه را بروی سپاه امیرمؤمنان بستند و در آنجا حصار گرفتند. علی از آنان کمک خواست که پلی بر روی فرات زده شود تا او و سپاهیانش از آن بگذرند. آنان از پذیرفتن این پیشنهاد، خودداری نمودند و قبلًاً کشتی‌ها یشان را نیز از کنار فرات جمع‌آوری کرده بودند. امام از آنکه اهالی رقه را به پل‌سازی وادارد، امتناع ورزید و از آن محل دور شد تا از پل مَنْجَج گذر کند ولی در غیاب وی مالک اشتر نخعی، اهل رقه را سخت بیم

داد، آنها از تهدید مالک ترسان شدند و به ساختن پل پرداختند!^۱ سرانجام امیرمؤمنان از فرات عبور کرد و راه شام را در پیش گرفت.

(۱) تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۵۶۴ و : وقعة صفين، ص ۱۵۱.

جنگ صفين و فتنه خوارج

هنگامی که علی^۱ رهسپار شام گردید معاویه بن ابی‌سفیان یکی از سردارانش را که أبوالاعور سُلمی نام داشت با سپاهی گران به سوی علی فرستاد. امام نیز لشکر پیشاہنگ خود را به فرماندهی مالک اشتر نخعی به سوی آنان روانه کرد و به مالک سفارش نمود که:

إِيَّاكُ أَنْ تَبْدِئُ الْقَوْمَ بِقَتْلٍ إِلَّا أَنْ يَبْدُءُوكُ، حَتَّى تَلْقَاهُمْ وَتَسْمَعُ مِنْهُمْ، وَ لَا يَجْرِمُنَكُ شَنَآنَهُمْ عَلَى قَتْلِهِمْ^۲ قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةً.

«پیش از آنکه به دیدار شامیان روی و سخنانشان را بشنوی، بپرهیز که با آنها پیکار آغاز کنی مگر اینکه ایشان جنگ را بر ضد تو شروع کنند. و تا شامیان را به (یگانگی) فرا نخواندهای و چند بار اتمام حجت نکردهای، دشمنی با آنگروه، تو را به پیکار با ایشان وادر نکند».

مالک اشتر و سپاهیانش پیش تاختند تا به لشکر ابوالاعور رسیدند ولی به رعایت فرمان در پیکار پیشقدم نشدند تا ابوالاعور بر آنها حمله آورد. آنگاه

(۱) این بخش از سخن امام^۲ از آیه ۸ سوره مائدہ اقتباس شده است.

(۲) وقعة صفين، ص ۱۵۳.

آتش نبرد میان دو سپاه افروخته گردید. اما یک روز صبح، سپاهیان مالک با شکفتی دیدند که از اردوی دشمن، خبری نیست! و معلوم شد که آنها در سیاهی شب عقب‌نشینی کرده و به معاویه پیوسته‌اند. در همان اوقات، امیر مؤمنان با سپاهیانش نیز از راه رسیدند و سرانجام در قناسرين که نزدیک صفین بود با معاویه و لشکر شام رو برو شدند. بنابر آنچه مورخان نوشته‌اند سپاهیان مزبور در آن منطقه بر «فرات» دست یافتند و از اینکه یاران علی ۱۵ از آن بهره گیرند، جلوگیری نمودند. امیر مؤمنان، مردی از پیروان خود به نام صعصعه بن صوحان را فرا خواند و بدوم فرمود:

«نzd معاویه برو و به او بگو که ما این مسیر (طولانی) را پیموده (وبدینجا رسیده‌ایم) و من پیش از آنکه حجت را بر شما تمام کنم خوش ندارم که آغازگر کارزار باشم ولی تو (یکبار) با سوارانت پیش تاختی و قبل از آنکه با تو پیکار کnim، جنگ را با ما آغاز نمودی – و رأی ما بر آنستکه از نبرد خودداری ورزیم تا تو را به یگانگی فرا خوانیم و بر تو حجت آوریم – و این بار دیگر است که شما در ستیزه‌گری پیش‌دستی نموده‌اید تا آنجا که میان مردم و آب مانع شده‌اید، پس این مانع را از راه آنان بردار تا در اختلافی که میان ما و شما رخداده و برای آن بدینجا آمده‌ایم، اندیشه کnim. و اگر تو به این امر بیشتر دلبسته‌ای که ما مقصود خود را که بخاطرش در این محل

یافته‌ایم، رها کنیم و اجازه دهیم تا مردم بر سر آب با یکدیگر بجنگند و هر کس که پیروز شد، آب بنوشد! ما نیز چنین کنیم».!^۱

معاویه، پس از آنکه پیام علی^۲ را شنید با یارانش به رای زنی پرداخت و بدین نتیجه رسید که به فرمانده سپاهش ابوالاعور دستور دهد: «لشکریان علی^۲ را همچنان از نوشیدن آب بازدار! امام، ناگزیر اجازه داد تا یارانش، سپاه معاویه را درهم کوبید و راه را به سوی آب بازکنند و این کار، به همت گروهی، صورت پذیرفت.

سپاهیان معاویه انتظار داشتند که علی^۲، فرمان «مقابله بمثل» دهد و راه فرات را بر آنها بریند ولی با کمال شگفتی خبر یافتند که امیر مؤمنان به سربازانش دستور داده است:

خذوا من الماء حاجتكم وارجعوا إلى عسكركم وخلوا بينهم و
بین الماء، فإن الله قد نصركم ببغיהם وظلمهم.^۳

۱) «إلت معاوية فقل: إنا سرنا مسيرنا هذا، و أنا أكره قتالكم قبل الاعذار إليكم و إنك قد قدمت بخيلك فقاتلتنا قبل أن نقاتلوك وبدأتنا بالقتال ونحن من رأينا الكف حتى ندعوك ونحتاج عليك. و هذه أخرى قد فعلتموها حتى حلتم بين الناس و الماء، فحل بينهم وبينه حتى ننظر فيما بيننا وبينكم و فيما قدمنا له و قدمتم. و إن كان أحبت إليك أن ندع ماجتنا له و ندع الناس يقتلون على الماء حتى يكون الغالب هو الشارب، فعلنا!» (وقعة صفين، ص ۱۶۱ مقایسه شود با : تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۷۱ و ۵۷۲).

۲) وقعة صفين، ص ۱۶۲ و تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۷۲.

«به اندازه‌ای که نیاز دارید از آب برگیرید و به لشکرتان برگردید و میان دشمن و آب را باز گذارید که خداوند، شما را به دلیل تجاوز و ستمگری آنها، بر ایشان پیروز کرد».

با اینهمه، سپاهیان شام از خواب غفلت بیدار نشدند و تفاوت میان نور و ظلمت را در نیافتنند و آماده کارزار گشتند. شرح این حادثه که در پیکار خونین صفين چه گذشت؟ و از سپاهیان عراق و شام چه اندازه کشته شدند؟ از عهده این نوشتار بیرون است و آنرا در کتاب‌هایی چون: «تاریخ طبری» و «وقدعه صفين» و «أنساب الأشراف» و «الاخبار الطوال» و جز اینها باید خواند. در اینجا ما بیشتر بر آنیم تا شکوهمندی این نبرد را بلحاظ رفتار اجتماعی علی ۵ گزارش کنیم و نشان دهیم که فرهنگ اسلامی چه اندازه در پیروان راستینش اثر نهاد و حتی در میدان کارزار اجازه نداد که آنان از مروت و انصاف فاصله گیرند. مورخان آورده‌اند علی پیش از آنکه آتش جنگ در صفين شعله‌ور گردد به سپاهیان خود فرمود:

لاتقاتلواهم حتى يبدءوكم فإنكم بحمد الله على حجه و ترككم إياهم
حتى يبدءوكم حجه أخرى لكم عليهم فإذا كانت الهزيمه بإذن الله
فلا تقتلوا مدبرا و لا تصيبوا معورا و لا تجهزوا على جريح و لا تهيجوا النساء
بأذى وإن شتمن أعراضكم و سببن أمراءكم.^۱

(۱) نهج البلاغه، وصیت شماره ۱۴ و تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۱.

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

«با شامیان نجنگید، تا آنها نبرد را آغاز کنند چرا که – سپاس خدا را –
حجهت با شما است و ترک کارزار با ایشان تا آنکه خود آغاز کنند، حجهت
دیگری برای شما بر آنها خواهد بود. و چون به فرمان خدا شکست خوردن،
کسی را که پشت کرده و می‌گریزد نکشید و بی‌دفاع را آسیب نرسانید و
زخم خورده را به قتل نرسانید و زنان را با آزارشان به هیجان می‌اورید، هر
چند (با ناسزاهای خود) آبروی شما را بریزند و به فرماندهانتان دشنام گویند
...».

همچنین، مورخان حکایت کرده‌اند که علی^۱ در یکی از روزهای صفين
شنید که یارانش به اهل شام دشنام می‌دهند! امام اینکار را نپسندید و فرمود:
إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَابِينَ وَلَكُنُوكُمْ لَوْ وَصْفَتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَرْتُمْ
حَالَهُمْ كَانُ أَصْوَبُ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغُ فِي الْعَذْرِ، وَقَلْتُمْ مَكَانَ سَبَكِمْ إِيَاهُمْ:
اللَّهُمَّ احْقُنْ دَمَائِنَا وَدَمَاءِهِمْ وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ وَاهْدِهِمْ مِنْ
ضَلَالِهِمْ حَتَّىٰ يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جَهْلِهِ وَيَرْعُوِيْ عَنِ الْغَيِّ وَالْعَدْوَانَ مِنْ لَهْجَ

به.^۱

«من خوش ندارم که شما دشنامگو باشید ولی اگر کارهای ایشان را وصف
کنید و از احوال آنان سخن گویید، گفتارتان به صواب نزدیکتر و عذرتان
رساتر باشد. به جای آنکه شامیان را دشنام دهید (بدرگاه خداوند) بگویید:
بار خدایا خونهای ما و ایشان را از آنکه (بدست یکدیگر) ریخته شود مصون

(۱) نهج البلاغه، خطبه شماره ۲۰۱ و : الاخبار الطوال،
اثر دینوری، ص ۱۵۵.

دار و میان ما و آنها صلح و آشتی برقرار کند و آنانرا از گمراهی به راه راست رهبر فرما تا کسی که از حق آگاهی ندارد آنرا بشناسد و کسی که در گمراهی و دشمنی حرص می‌ورزد، از آن باز ایستد».

علیٰ پس از کشته شدن عثمان هم به اصرار مردم، بیعت آنانرا پذیرفت و می‌گفت: **دعونی والتمسوأ غیری!**^۱ «من را رها کنید و کسی جز مرا (برا) خلافت) بجویید».

امام در صفين، راه نيرنگ با اهل شام را نپيمود و تا می‌توانست در ارشاد و بيدار ساختن آنها کوشيد و در برابر کسانی که می‌پنداشتند: معاویه از او سياستمدارتر است! می‌گفت: **والله ما معاویه بأدھی منی ولکنه یغدر ويفجر ولو کراهیه لکنت من أدھی الناس.**^۲

ولي متأسفانه گروهي از ياران امام^۱ فريب خوردند و از آنميان: مسرع بن فدكى و زيد بن حصين با گروهي از قاريان قرآن، جسورانه به امام گفتند: «اي على، دعوت به سوي كتاب خدا را بپذير و گرنه تو و نزديكانت را به دشمن می‌سپاريم! يا با تو همان رفتاري را خواهيم کرد که با پسر عفان کردیم، بر ما است که بدانچه در كتاب خدا آمده عمل کنیم و آنرا پذيرفته‌ایم. سوگند به خدا اگر تو نپذيری با تو همان خواهيم کرد که گفتیم!».

(۱) نهج البلاغه خطبه ۸۸ و الكامل فى التاریخ، ج ۳، ص ۱۹۳.

(۲) نهج البلاغه، خطبه شماره ۱۹۵. مقاسیه شود با : الاصول من الكافی، اثر کلینی رازی، ج ۲، ص ۳۳۶ و ۳۳۸.

امام که ملاحظه کرد میان یارانش دو دستگی افتاده و ارشاد آنها ممکن نیست، فرمود:

فاحفظوا عنی نهیی إیاکم، واحفظوا مقالتکم لی، أما أنا فإن تعطیعونی
تقاتلوا و إن تعصونی فاصنعوا ما بدا لكم!^۱

«پس بیاد داشته باشید که من شما را از ترک نبرد) بازداشتیم و سخن خودتان را بمن نیز به خاطر سپارید. و رأی من آنستکه اگر فرمانم را می‌برید، پیکارتان را ادامه دهید و اگر سر نافرمانی دارید، هر کاری که به نظرتان می‌رسد، بکنید»!

آنها به حکمیت دو مرد، به نمایندگی از سپاه عراق و شام، تن در دادند و با وجود مخالفت امام، ابوموسی اشعری را که از آغاز کار با پیکار جمل و صفين موافق نبود، به داوری برگزیدند! ولی در پیمان نامه‌ای که هر دو طرف آنرا پذیرا شدند، نوشتند:

... إن كتاب الله عزوجل يبنتا من فاتحته إلى خاتمه، نحيي ما أحيا
نمیت ما أمات، فما وجد الحكمان في كتاب الله عزوجل – وهما ابوموسی
الاعمرى عبدالله بن قيس، و عمرو بن العاص القرشى – عملابه، وما لم
يجدا في كتاب الله فالسننة العادلة الجامعه غير المفرقة...^۲

«كتاب خدای عزوجل از آغاز تا انجامش در میان ما (داور) است.

(۱) تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۹.

(۲) تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۵۳.

آنچه را که قرآن زنده ساخت، ما نیز زنده می‌کنیم و آنچه را که قرآن میراند، ما نیز می‌میرانیم. بنابراین هر چه را دو حکم – یعنی ابوموسی اشعری و عمرو بن عاص – در کتاب خدای عزوجل یافتند باید بدان عمل کنند و هر چه را در کتاب خدا نیافتند، به سنت دادگرانه (پیامبر^۱) که مسلمانان را گرد می‌آورد و پراکنده نمی‌سازد، واگذارند.» علی^۲ هم در پاسخ نامه‌ای که معاویه برای وی فرستاد و امام را به پذیرفتن حکمیت فرا خواند، چنین نوشت:

... إنك قد دعوتني إلى حكم القرآن وقد علمت أنك لست أهل القرآن
و لست حكمه تريد - والله المتسعان - وقد أجبنا القرآن إلى حكمه و
لسنا إياك أجبنا ومن لم يرض بحكم القرآن فقد ضلل ضلالاً بعيداً.^۱
«... تو مرا به داوری قرآن دعوت کرده‌ای و من می‌دانم که تو اهل قرآن نیستی و حکم آنرا نمی‌خواهی – پس، از خدا باید یاری خواست – با اینهمه، ما به داوری قرآن – نه بدعوت تو – پاسخ داده‌ایم و هر کس که به حکم قرآن رضایت ندهد، از راه راست بسیار دور افتاده است.».

سپاهیان عراق و شام آماده شدند تا هر کدام از راهی که سپرده بودند، بازگردند و در انتظار نتیجه مذاکرات داوران نشینند. امام فرمان داد تا اسیران صفين را آزاد کنند^۲ و خود با لشکریانش آهنگ بازگشت به کوفه کرد و از

(۱) وقعة صفين، ص ۴۹۴.

(۲) «أسر على أسرى يوم صفين، فخلى سبيلهم» (وقعة صفين، ص ۵۱۸).

کناره فرات، راه عراق را در پیش گرفت تا به نخیله رسید و سرانجام به کوفه وارد شد.

جمعی از سپاهیان امام (در حدود ۱۲۰۰۰ تن)^۱ بودند که با همه پافشاری خود در حکمیت، پس از مدت کوتاهی اینکار را «شرك بخداؤند!» شمردند و با امام بنای ستیز و مجادله را نهادند و بهمراه او در کوفه وارد نشدند بلکه در ناحیه حروراء^۲ فرود آمدند و عبدالله بن وهب راسبی را به امارت خود برگزیدند.

امیرمؤمنان ابتدا نامه‌ای به ایشان نوشت و آنانرا به ورود در کوفه و پیوستن به دیگر مسلمانان فرا خواند. مضمون نامه چنانکه دینوری در کتاب «الاخبار الطوال» آورده است چنین بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. من عبدالله على أمير المؤمنين إلى عبدالله بن وهب راسبى و يزيد بن الحصين ومن قبلهما. سلام عليكم فإن الرجلين اللذين ارتضينا هما للحكومة خالفا كتاب الله واتبعوا هواهما بغير هدى من الله، فلما لم يعملا بالسنة ولم يحكموا بالقرآن تبرأنا من حكمهما و نحن

۱) طبری می نویسد: «فَلَمَا دَخَلَ عَلَى الْكُوفَةِ لَمْ يَدْخُلُوهُمْ حَتَّى أَتُوا حَرُورَاءَ فَنَزَلَ بِهَا مِنْهُمْ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا» (تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۶۳).

۲) حروراء، قریه‌ای نزدیک کوفه بود که خوارج در آنجا گرد آمدند.

علی أمرنا الاول، فأقبلوا إلى رحمة الله فإننا سائرون على عدونا وعدوكم
لنعود لمحاربتهم حتى يحكم الله بيننا وبينهم وهو خير الحكمين». ۱
«بنام خدای بخشندۀ مهربان. از بنده خدا علی فرمانده مؤمنان به عبدالله
پسر وهب راسبی و یزید پسر حصین و همه کسانیکه نزد آندو گرد آمده‌اند.
درود بر شما باد. آندو مردی که برای داوری بدانها راضی شدیم با کتاب خدا
مخالفت نمودند و بدون توجه به هدایت خداوند، در پی هواهی نفس خود
رفتند. بنابراین، چون نه بر مبنای سنت (پیامبر) رفتار کردند و نه موافق با
کتاب خدا حکم نمودند، ما از داوری آندو بیزاری می‌جوییم و بر امر
نخستین خود استوار هستیم. شما نیز – خدای رحمتتان کند – به سوی من
آیید که ما به جانب دشمن خویش و دشمن شما رهسپار خواهیم شد برای
آنکه کارزار با ایشان را از سرگیریم تا خدا میان ما و آنها داوری کند که او
بهترین داوران است».

خوارج، به نامه علی پاسخی جسارت آمیز دادند و برای او نوشتند:
«اما بعد، تو برای خدای خود خشمگین نشده‌ای بلکه برای خودت بخشم
آمده‌ای، پس اگر بر زیان خویش گواهی دهی که کفر ورزیده‌ای و سپس راه
توبه پیش گیری، آنگاه در کار میان خودمان و تو می‌نگریم ولی اگر از این

(۱) الاخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۶ مقایسه شود با:
 تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۷۷.

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

امر سرباز زنی، ما نیز سرکشی خود را – برابر با رفتار – تو اعلام می‌داریم
که خدا خیانتگران را دوست ندارد».^۱

امام، از آنکه خوارج به راه آیند، ناامید شد ولی دستور داد تا متعرض آنان
نشوند و بدانها گفت:

إن لكم عندنا ثلاثة، لانمنعكم صلوه فى هذا المسجد، و لانمنعكم
نصيبكم من هذا الفيء ما كانت أيديكم مع أيدينا و لانقاتلكم حتى
تقاتلوانا.^۲

«شما را نزد ما سه حق است (نخست آنکه:) از نمازگزاردن در این مسجد
– مسجد کوفه – بازان نمی‌داریم (دوم آنکه:) سهمتان را از غنائم تا
هنگامی که (در جهاد) با ما همدست باشید، قطع نمی‌کنیم (سوم آنکه:) تا با
نجگید، با شما جنگ نخواهیم کرد».

ولی خوارج، آرام نگرفتند و به آزار مردم برخاستند و خون برخی از
مسلمانان را ریختند،^۳ از اینرو یاران علی به امام که عزم جنگ با معاویه را

(۱) «أما بعد، فإنك لم تغصب لربك، إنما غضبت لفسك فإن شهدت على نفسك
بالكفر و استقبلت التوبة، نظرنا فيما بيننا وبينك وإنما فقد، نابذناك على سواء إن الله
لا يحب الخائنين» (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۷۸) مقایسه
شود با : الاخبار الطوال، ص ۲۰۶ و البداية و
النهاية، ج ۷، ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

(۲) تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۷۴ مقایسه شود با :
أنساب الأشراف بلاذری، ص ۳۹۵ و البداية و النهاية، ج
۷، ص ۳۰۸.

(۳) به : تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۸۲ و الكامل، اثر
مبred (باب الخوارج)، چاپ دمشق، ص ۵۰ و ۵۱ نگاه
کنید.

داشت، گفتند: «ای امیرمؤمنان اینگروه را بر گمراهی خود رها می‌کنی و می‌روی! تا در این سرزمین به تباہی پردازند و به روی مردم شمشیر کشند؟ (نخست) باز سپاهت به سوی آنان برو و ایشان را فراخوان تا به طاعت باز گردند و به جماعت پیوندند، اگر توبه نمودند و پذیرفتد که خدا توبه‌گران را دوست می‌دارد و چنانچه دست از سرکشی برنداشتند، بدانها اعلام جنگ کن و آنگاه که این امت را از شر ایشان آسوده ساختی، به سوی شام روانه شو.»^۱

امام، سخن یارانش را پذیرفت و به سپاه خود فرمان حرکت داد تا به نهروان رسیدند که نزدیک یک فرسنگ با اردوی خوارج فاصله داشت. در آنجا دو تن از بزرگان اصحابش – ابوایوب انصاری و قیس بن سعد عباده – را به سوی خوارج فرستاد تا آنانرا اندرز دهند. ولی پندها و نصایح ایشان در خارجیان مؤثر نیافتاد. آنگاه خود امام به سوی خوارج رفت و از آنها خواست تا کسی را به نمایندگی برگزینند و امام با وی سخن گوید. آنان، عبدالله بن کواء را برای مناظره انتخاب کردند و علی آیاتی چند از قرآن را در مشروعيت کار خود، بر ابن کواء خواند، ابن کواء گفت:

«تو در همه آنچه می‌گویی صادقی ولی هنگامی که داوران را برای حکمیت برگزیدی، به کفر گراییدی!»

۱) «يا أمير المؤمنين، أتدع هؤلاء على ضلالتهم و تسير؟ فيفسدوا في الأرض و يعترضوا الناس بالسيف؟ سر إليم بالناس وادعهم إلى الرجوع إلى الطاعة والجماع، فإن تابوا و قبلوا فإن الله يحب التوابين، وإن أبوا فاذنهم بالحرب، فإذا أرحت الامة منهم سرت إلى الشام.» (الأخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۷).

امام گفت: ای پسر کواء! تنها ابوموسی (از سوی سپاه عراق) به داوری انتخاب شد و عمرو بن عاص را معاویه برگزید.

ابن کواء پاسخ داد: ابوموسی کافر بود!

امام گفت: در چه زمانی کافر شد؟ آیا هنگامی که من او را برای داوری فرستادم به کفر گرایید یا در وقتی که داوری نمود، کافر گشت!

امام گفت: پس چرا توجه نمی‌کنی که من ابوموسی را وقتی فرستادم که مسلمان بود و بقول خودت پس از آن، کافر گشت، اینکه بمن بگو اگر رسول خدا^۱ مردی از مسلمانان را به سوی گروهی از کافران می‌فرستاد تا آنان را به خدای یگانه فرا خواند و او مردم را به چیزی جز خدای یگانه دعوت می‌کرد، آیا گناه وی، بر عهده پیامبر^۲ بود؟

ابن کواء گفت: نه!

امام گفت: وای بر تو، پس من چه گناهی دارم که ابوموسی گمراه شده است؟ آیا بر شما روا است که بخاطر گمراهی ابوموسی، شمشیر خود را بر شانه نهاده و راه را بر مردم بربندید؟!^۳

ابن کواء پاسخی نداشت ولی بسیاری از خوارج، تکان خوردهند و بیدار شدند. در این هنگام، امام پرچمی را برافراشت و ندا در داد که:

من التجأ إلى هذه الراية فهو آمن!^۴

هر کس بزرگتر این پرچم پناه آرد، در امان است).

(۱) الاخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۹.

(۲) الاخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۹.

و نيز فرمود: من انصرف إلى الكوفة والمدائن فهو آمن.^۱

«هر کس به کوفه و مدائن باز گردد، در امان است».

و فروه بن نوفل - از سران خوارج - با پانصد مرد از سپاه خارجیان جدا شدند و به سوی بندنیحین (قریه‌ای نزدیک نهروان) رهسپار گشتند و دسته‌ای دیگر رو به سوی کوفه نهادند و هزار مرد نیز در زیر پرچم امیر مؤمنان گرد آمدند و از ۱۲۰۰۰ تن خوارج، نزدیک ۴۰۰۰ مرد با عبدالله بن وهب باقی ماندند!^۲

امام به سپاهیان خود فرمان داد: لاتبدء وهم بالقتال حتى يبدء وكم! «جنگ را با آنها آغاز نکنید تا آنان با شما آغاز کنند!»

خوارج فریاد زدند: لاحكم إلا الله وأن كره المشركون! «داوری تنها از آن خدا است، هر چند مشرکان را ناپسند افتد!» و ناگهان بر سپاهیان علی^۳ حمله‌ور شدند ولی بزودی درهم شکستند و جز هشت تن از آنان کسی نماند، با اینکه ازیاران امام بیش از نه تن را نتوانستند از پای درآورند!^۴

(۱) البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۱۵.

(۲) الاخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۰۹ و أنساب الاشراف، اثر بلاذری، ص ۳۷۱.

(۳) الاخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۱۰.

(۴) الاخبار الطوال، اثر دینوری، ص ۲۱۰.

(۵) «قتل من أصحابه تسعة وأفلت منهم ثمانية» (الكامل، اثر مبرد، باب الخوارج، ص ۲۹).

بدین ترتیب، فتنة خوارج در سال ۳۸ هجری قمری^۱ ظاهراً به خاموشی گرایید.

۱) تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۹۱. ولی یعقوبی در تاریخ سال ۳۹ را ضبط کرده است.

شهادت علی ۷ در کوفه

رفتار امیر مؤمنان با خوارج، بسیار منصفانه بود. آنها پیش از پیکار نهروان در کمال آزادی به کوفه می‌آمدند و در مسجد بزرگ کوفه حضور می‌یافتند و سخنان امام را با شعارهای تند و جسارت‌آمیز خود قطع می‌کردند. روزی در میان سخن امام از هر سوی مسجد فریاد می‌زدند: **لامحکم إلا الله!** «داوری، تنها از آن خدا است!»

امام در پاسخ ایشان می‌گفت:

الله اکبر، کلمة حق یلتمس بها باطل! أما أن لكم عندنا ثلاثة ما صحبتونا : لانمنعكم مساجد الله أن تذکروا فيها اسمه، ولا نمنعكم الفئ مادامت أيديکم مع أیدينا، و لانقاتلکم حتى تبدءونا.^۱

«الله اکبر! این سخن، حق است ولی از گفتن آن، باطلی را می‌جویند!»^۲ شما را نزد ما به شرط مصاحبیت، سه حق است: از مساجد خدا بازتاب نمی‌داریم که در آنجا نام خدا را بر زبان آرید. و سهمتان را از غنائم تا زمانیکه (در

۱) تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۷۳.

۲) زیرا داوری را ویژه خدا دانستن، منافات ندارد با اینکه کسی به داوری «کتاب خدا» گردن نهد.

جهاد) با ما همدست باشید، قطع نمی‌کنیم. و با شما جنگ نخواهیم کرد تا نبرد را با ما آغاز کنید».

روز دیگر باز در مسجد کوفه حضور می‌یافتند و در میان خطبه امام، آیتی از قرآن را می‌خوانند که درباره شرک به خدای سبحان نازل شده بود! و علی^۵ در پاسخشان بدین آیه کریمه توسل می‌جست:

(فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفْنَكَ الَّذِينَ لَا

يُوقِنُونَ)^۶

(الروم : ۶۰)

«شکیبایی کن که وعده خدا، حق است و کسانی که اهل یقین نیستند تو را به سبکسری وا ندارند».

یاران امام از اینهمه برداری در شگفت فرو می‌رفتند تا هنگامی که خوارج دست به قتل مسلمانان گشودند و از جمله، عبدالله بن خباب (از اصحاب رسول خدا^۷) را بنا حق کشتند و شکم همسرش را که آبستن بود دریدند، آنگاه امیر مؤمنان برای ایشان پیام فرستاد که:

۱) تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۷۳.

۲) شرح این ماجرا را در : تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۸۱ و ۸۲ و انساب الاشراف، ص ۳۶۷ و ۳۶۸ می‌توان دید.

ادفعوا إلينا قتلة إخواننا منكم نقتلهم بهم، ثم أنا تاركم و
كاف عنكم حتى ألقى أهل الشام فلعل الله يقلب قلوبكم ويردكم إلى خير
ما أنت عليه من أمركم.^۱

«قاتلان برادرانمان را که در میانتان بسر میبرند به ما سپارید تا قصاص
کنیم، آنگاه من شما را وا میگذارم و دست از شما برمیدارم تا با شامیان
روبرو شوم شاید خداوند دلهای شما را دگرگون سازد و به احوالی بهتر از
آنچه دارید بازтан گرداند».

آنان در پاسخ امام گفتند: «ما همگی قاتلان برادران شماییم و همگی،
ریختن خون ایشان و شما را روا میشمریم»!^۲

از آن پس، علیٰ ناگزیر شد در برابر ایشان راه دیگری در پیش گیرد ولی
چنانکه دانستیم، تا پیکار را آغاز نکردند، از نبرد با آنها خودداری نمود.
چیزی که باید یادآور شد آنستکه خوارج با پیش آمدن نبرد نهروان بکلی از
میان نرفتند چرا که پارهای از ایشان در آن جنگ شرکت نکرده بودند و پس
از پایان جنگ در کوفه رفت و آمد داشتند.

بلادری گزارش کرده است که علیٰ پس از پیکار نهروان ۴۰۰ تن از
خوارج را که زخم برداشته و نمرده بودند، به قبائلشان سپرد و اجازه نداد که

(۱) تاریخ الامم والمملوک، ج ۵، ص ۸۳ مقایسه شود با :
البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۱۵.

(۲) فقالوا : كلنا قتلتهم و كلنا نستحل دماءهم و دماءكم» ! (تاریخ الامم
والمملوک، ج ۵، ص ۸۳).

یارانش آنانرا بکشنند!^۱ با اینهمه، عبدالرحمن بن ملجم مرادی که از باقی ماندگان خوارج بود، تصمیم به قتل امیر مؤمنان گرفت. ابن ملجم، از ساکنان مصر و (از قبیله کنده) بود و در جریان شورش بر ضد عثمان، رهسپار مدینه شد و سپس، در کوفه اقامت گزید.^۲ پیش از فاجعه قتل علی^۳ از لطف و احسان امام برخوردار شده بود و هنگامی که در تاریکی سپیده دم با شمشیر مسمومش بر علی^۴ زخم زد، همان شعار خوارج را تکرار نمود و گفت: **الحکم لله يا على لا لا لا!**^۵ «حكم از آن خدا است ای علی، نه از آن تو!» علی^۶ گفت: فزت و رب الكعبه، شأنکم بالرجل!^۷ «سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم، اینمرد را دستگیر کنید»، آنگاه دستور داد که ابن ملجم را به نزدش آورند و چون دیده امام بر او افتاد، فرمود: «أى عدو الله، ألم أحسن إليك؟ اى دشمن خدا، آیا من به تو نیک نکردم؟ ابن ملجم پاسخ داد: آری! امام گفت: **فما حملك على هذا؟** پس چه چیزی تو را به اینکار واداشت؟ گفت: من شمشیرم را چهل روز بامدادان، تیز کردم و از خدا خواستم که بدترین آفریدگانش را با آن بکشد! امام فرمود: **لاؤراک إلا مقتولاً به، و لاؤراک إلا من شر خلقه!**^۸ چز این نمی‌بینم که خودت با آن

(۱) «وَجَدَ عَلَىٰ مِنْ رَمْقَ أَرْبَعْمَائِةِ، فَدَفَعُهُمْ إِلَى عَشَائِرِهِمْ وَلَمْ يَجْهَزْ عَلَيْهِمْ» (أنساب الأشراف، ص ۳۷۴ و ۳۷۵).

(۲) تاریخنامه طبری، اثر بلعمی، ج ۲، ص ۶۷۱.

(۳) أنساب الأشراف، اثر بلاذري، ص ۴۹۲.

(۴) الكامل، اثر مبرد، (باب الخوارج)، ص ۳۸ و أنساب الأشراف، اثر بلاذري، ص ۴۹۲.

کشته می‌شود و از بدترین آفریدگان خدایی!^۱). و شگفت آنکه حسن بن علی^۸ با همان شمشیر، ابن ملجم را به قتل رساند و جز یک ضربت بدو نزد! زیرا امام وصیت کرده بود که:

... يا بنى عبدالمطلب، لا ألهٰ ينكم تخوضون دماء المسلمين، تقولون قتل أمير المؤمنين، قتل أمير المؤمنين! ألا لا يقتلن إلا قاتلى، أنظر يا حسن إن أنا مت من ضربة هذه، فاضربه ضربة بضربة و لاتمثل بالرجل فإنى سمعت رسول الله^۹ يقول: إياكم و المثلة و لو أنها بالكلب العقور!

«... ای پسران عبدالمطلب شما را نیابم که در خون مسلمانان افتد و بهانه آورید که: امیرالمؤمنان کشته شد، امیرمؤمنان کشته شد! بدانید که جز کشنده من کسی نباید کشته شود. ای حسن، بنگر که اگر من از ضربت اینمرد مردم، تنها یک ضربت بر او بزن و پس از مردنش، اعضاى وی را پاره پاره مکن که من بارها از رسول خدا^{۱۰} شنیدم می‌فرمود: از بریدن اعضاء مردگان پرهیز کنید، هر چند سگ گزنده باشد!»

امام پس از این وصیت، جز «لا إله إلا الله» سخنی نگفت و این ذکر را چندان تکرار کرد که دیده از جهان فرو بست و روح بزرگش به قدسیان

(۱) تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۴۵ و الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۹.

(۲) تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۱۴۸ مقایسه شود با: نهج البلاغه، وصیت شماره ۴۷.

پیوست.^۱ و بدینسان جهان اسلام، بزرگترین رهبر خود را در ماه رمضان از سال چهلم هجری قمری در شهر کوفه از دست داد.

(۱) «ثم لم ينطق إلا بلا إله الله حتى قبض رض الله عنه و ذلك في شهر رمضان سنة أربعين» (تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۱۴۸).

میراث خلفای راشدین در بین النهرين

بین النهرين انز روزگار خلفای راشدین، اموری چند را به میراث برد که مهمترین آنها «دیانت اسلام» بود. و نیز از مآثر دوران مذبور می‌توان به «وحدت زبان» اشاره نمود که با انتشار زبان عربی در بین النهرين، دیگر زبانها بتدریج متروک شدند و در اینکار خواندن قرآن و نماز و استماع حدیث و رفت و آمد صحابه، تأثیری بسزا داشت. پیداست که وحدت زبان در تفاهمن اقوام مختلف با یکدیگر تا چه اندازه مؤثر تواند بود.

علاوه بر این، پس از دوران خلفای راشدین، دو شهر بزرگ کوفه و بصره محل اجتماع شاعران و ادبیان عرب قرار گرفت و قواعد نحو عربی در ایندو شهر تدوین شد و مکتب‌های نحوی (کوفی، بصری) در آنجا پدید آمدند که دیدگاههای گوناگون هر کدام را در کتاب : «الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحويين البصريين و الكوفيين» اثر أبوالبرکات عبدالرحمن ابن أبیاری می‌توان ملاحظه کرد و چنانکه مورخان آورده‌اند سرچشمه این علوم، بدست علی ۵ گشوده شد و او بود که مبانی نحو را کشف کرد و اصول آنرا به شاگردش

بین النهرين در روزگار خلفای راشدین

أبوالسود دؤلی آموخت و دستور داد تا آنرا پی‌گیری کند و گسترده سازد.^{۱)} بعلاوه، از زمان خلفاء، «نظام قضائی جدیدی» در بین النهرين جریان رفت که سر آغازش را از دوران خلافت عمر باید دانست چه خلیفة دوم ضمن نامهای به أبوموسی اشعری – که در آنهنگام والی کوفه بود – اصول قضاء اسلامی را تبیین کرد و قواعدی را یادآور شد که لازم بود در آنجا اجراء و تنفیذ گردد از قبیل آنکه:

البينة على المدعى و اليمين على من أنكر.

«گواه آوردن، وظيفة مدعی است و سوگند خوردن، بر عهدة انکارکننده است».

الصلح جائز بين المسلمين إلا صلحا حراماً أو حرم حلالاً.

«سازش در مرافعات، میان مسلمانان جایز است مگر سازشی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام گرداند».

من ادعی حقاً غائباً أو بيته فاضرب له أبداً ينتهي إليه.

«کسی که ادعای داشتن حقی یا شاهدی را نمود که در مجلس داوری غائب بود، برای او زمان معینی را مقرر دار (تا گواه خود را بیاورد)».

(۱) به : الفهرست، اثر محمد بن اسحاق نديم، چاپ مصر، ص ۶۶ و نزهة الالباء فى طبقات الادباء، اثر ابن انبارى، ص ۱۳، و إنباه الرواة على أنباء النعاة، اثر قسطى، ج ۱، ص ۴ نگاه کنید.

و امثال اینها ...^۱

با ورود علی^۲ به بین النهرين و داوریهای حیرت‌انگیزی که از امام سرزد،^۳ داشتن قضائی در آن سرزمین، گسترش یافت و میراث گرانبهایی از علم مزبور برای مسلمانان بجای ماند.

از علوم قضائی که بگذریم در بین النهرين «نظام اداری و مالی» ویژه‌ای به جریان افتاد که از زمان خلافت عمر بنیانگذاری شد. وضع دیوان و تقسیم زمین‌ها به أراضی صلح و عنوه و صوافی و تعیین ضریب خراج و تقسیم عراق به ولایات مختلف و ایجاد دار الأماره برای هر ولايت ... از اموری بود که بین النهرين از آندوران به میراث برد.

همچنین تسامحی که از روزگار خلفای راشدین درباره أقلیت‌های مذهبی (أهل ذمه) بکار رفته بود، تا مدت‌ها در بین النهرين باقی ماند و این سنت پسندیده حفظ شد.^۴

(۱) برای دیدن متن کامل این نامه به : سنن الدارقطنی، ج ۴، ص ۲۰۶ و ۲۰۷ و السنن الکبری، اثر بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۵ نگاه کنید.

(۲) در اینباره کتابهای مستقلی تألیف شده که نبوغ امام را در کشف جرائم و حل مشکلات قضائی نشان می‌دهند (به عنوان نمونه به کتاب : عجائب أحكام أمير المؤمنين علی بن ابی طالب، روایة علی بن ابراهیم بن هاشم، به اهتمام سید محسن امین عاملی، چاپ دمشق نگاه کنید) و سخن مروی از پیامبر خدا را بیاد می‌آورند که فرمود: اقضی أمتی على «در میان امت من، علی در داوری از همه برتر است» (به کتاب : أخبار القضاة، اثر محمد بن خلف معروف به وکیع، چاپ لبنان، ص ۸۸ بنگرید).

دانشهاي ديني همچون علم تفسير و فقه و حدیث از عصر خلفاء در کوفه و بصره و ديگر نواحی رواج یافت و در اينباره بویژه اميرمؤمنان علی^۷ نقش مهم و مؤثری داشت چنانکه خطبه‌های بلند و توحیدی وی، الهام بخش متکلمان اسلام گردید و از روایات تفسیری او و همچنین شاگرد زبده‌اش عبدالله بن عباس، مسلمانان در فهم معانی قرآن، بسیار سود جستند و آثار فقهی امام، بوسیله فرزندان و شاگردانش در بین‌النهرين و ديگر نواحی پراکنده گشت

(به عنوان نمونه: مسنند زید بن علی؟؟ آراء فقهی امام در بیشتر ابواب فقه، بازگو می‌کند).

پایان

۱) نرمی و تسماح با اهل ذمه از روزگار عمر تا عصر عباسیان، در بین‌النهرين پایدار ماند و تنها فترتی که در این دوران پیش آمد در زمان حجاج بن یوسف، فرماندار سفار عراق بود.

مَآخذ كِتَاب

- | | |
|--------------------|----------------------------------|
| كتاب الهمى | ١-قرآن كريم |
| ابن هشام | ٢-السیره النبویہ |
| ابو جعفر طبرى | ٣-تفسير جامع البيان |
| ابوالفضل طبرسى | ٤-تفسير مجمع البيان |
| بيهقى | ٥-السنن الكبرى |
| دارقطنى | ٦-سنن الدارقطنى |
| مالك بن انس | ٧-الموطأ |
| ابن حجر عسقلانى | ٨-فتح البارى بشرح صحيح البخارى |
| سيوطى | ٩-الإتقان فى علوم القرآن |
| عثمان بن سعيد دانى | ١٠-المقنع |
| ابن أبي داود | ١١-المصاحف
سجستانى |
| عبد الهادى فضلى | ١٢-القراءات القرآنية |
| مارغنى | ١٣-دليل الحيران على مورد الظلمان |
| ابو جعفر طبرى | ١٤-تاريخ الأمم و الملوك |

- | | |
|-----------------|--------------------------------------|
| ابن اثير | ۱۵ - الكامل فى التاريخ |
| بلادرى | ۱۶ - فتوح البلدان |
| واقدى | ۱۷ - فتوح الشام |
| دينورى | ۱۸ - الأخبار الطوال |
| قاضى أبو يوسف | ۱۹ - الخراج |
| احمد أمين | ۲۰ - فجر الإسلام |
| جمال الدين محدث | ۲۱ - روضه الأحباب |
| جريجى زيدان | ۲۲ - تاريخ التمدن الاسلامى |
| دكتر زرين كوب | ۲۳ - تاريخ ايران بعد از اسلام |
| توماس آرنولد | ۲۴ - تاريخ گسترش اسلام |
| ابن خرداذبه | ۲۵ - المسالك و الممالك |
| مقدسى | ۲۶ - أحسن التقاسيم فى معرفه الأقاليم |
| ابن كثير | ۲۷ - البدايه و النهايه |
| نصربن مزاحم | ۲۸ - وقעה صفين |
| بلادرى | ۲۹ - أنساب الاشراف |
| ثقفى | ۳۰ - الغارات |
| يعقوبى | ۳۱ - تاريخ اليعقوبى |
| ابن أبي الحديد | ۳۲ - شرح نهج البلاغه |
| محمد عبده | ۳۳ - شرح نهج البلاغه |

- | | |
|-----------------|-----------------------------------|
| خطيب | ٣٤- مصادر نهج البلاغه و أسانيده |
| ابى ابن الحديد | ٣٥- العلويات السبع |
| ابن عبد ربه | ٣٦- العقد الفريد |
| ابن شعبه | ٣٧- تحف العقول |
| جاحظ | ٣٨- البيان و التبيين |
| ابن قتيبة | ٣٩- عيون الأخبار |
| ابن حجر عسقلانى | ٤٠- الإصابة فى تمييز الصحابة |
| على بن ابراهيم | ٤١- عجائب أحكام أمير المؤمنين ٧ |
| بلعمى | ٤٢- تاريخنامة طبرى |
| ژورژ رو | ٤٣- بين النهرین |
| مبرد | ٤٤- الكامل (باب الخوارج) |
| وكيع | ٤٥- أخبار القضاة |
| زيد بن على ٧ | ٤٦- مسنند الامام زيد ١١ |
| ابن أنبارى | ٤٧- الانصاف فى مسائل الخلاف |
| ابن أنبارى | ٤٨- نزهه الألباء فى طبقات الأدباء |
| قططى | ٤٩- إنباه الرواه على أنباه النحاة |
| ابن باجه | ٥٠- تدبير المتوحد |
| شيخ مفید | ٥١- الإرشاد |
| كليني رازى | ٥٢- الأصول من الكافى |

- | | |
|---------------------|----------------------------------|
| کليني رازى | ۵۳- الروضه من الكافى |
| ابو عمرو كشى | ۵۴- اختيار معرفه الرجال |
| ابراهيم پور داود | ۵۵- ترجمة گاتها |
| موسى حوان | ۵۶- ترجمة ونديداد |
| محمد معين | ۵۷- مزديسنا و ادب پارسي |
| اکبر دانا سرشت | ۵۸- ترجمة الآثار الباقيه |
| ممقانى | ۵۹- مقباس الهدایه فى علم الدرایه |
| جرج شحاته قنواتى | ۶۰- المسيحيه و الحضاره العربيه |
| محمد بن اسحق | ۶۱- الفهرست
ندیم |
| ابوحیان اندلسی | ۶۲- شرح التسهیل |
| ابن منظور | ۶۳- لسان العرب |
| جوھرى | ۶۴- الصحاح فى اللغة |
| محمود مصطفى | ۶۵- الادب العربي و تاريخ |
| ابن دريد | ۶۶- الاشتقاد |
| خالد بن المنعم عاني | ۶۷- موسوعه العراق الحديث |

MESOPOTAMIA IN THE ERA

OF FIRST CALIPHS

(KHOLAFAE RASHEDIN)

BY :

MOSTAFA HOSAINI TABATABAIE

۱۱۶

بین النهرين در روزگار خلفاى راشدين

TEHRAN / IRAN

2002

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library